

”اسرائیل انسانیت خود را از دست داده است“

گفتگوئی با گیدئون لِوی

پیر باربانسی در گفتگوئی با گیدئون لِوی، روزنامه نگار اسرائیلی، در سالگرد ۷ اکتبر ۲۰۲۳ و جنگ اسرائیل در غزه، کرانهٔ باختی و لبنان.



گیدئون لِوی (Gideon Levy)، یکی از محدود صدایهای است که علیه جنگ در غزه و اشغال کرانهٔ باختی صحبت می‌کند.

گیدئون لِوی، از سال ۱۹۸۲ به یک وجودان بیدار در روزنامه‌ها آرتیس تبدیل شده است. او بطور مداوم از سرزمینهای اشغالی فلسطین بازدید می‌کند و در نوشته‌های خود، بعنوان یک ستون نویس معتبر، اشغال و آپارتايد را محاکوم می‌کند. او که پدر بزرگ و مادر بزرگش در اردوگاه کار اجباری نازیها جان خود را از دست داده اند، ترسی در انتقاد از سیاستهای دولت اسرائیل ندارد.

— وقتی شنیدید در ۷ اکتبر ۲۳ چه اتفاقی افتاده است، چه چیزی به ذهنتان خطور کرد؟

— صادقاً نه بگویم. اول، که شنیدم فلسطینیها از حصار عبور کرده اند فکر کردم، ”اوہ، دیوار برلین فرو می‌ریزد.“ من واقعاً چنین

حسی داشتم، و حتی شادی خاصی احساس کردم. من فکر می کردم غزه نمی تواند تا ابد در قفس و با موافع جدی زندگی کند. فکر می کردم ممکن است شاهد اعتراضاتی باشیم که به نوعی آزادی منجر شود.

در چند ساعت اول، مجبور بودم طبق معمول ستونم را بنویسم. سردبیر روزنامه با من تماس گرفت و به من اطلاع داد که صدها اسرائیلی کشته شده اند، تا آن موقع هنوز این را نمی دانستم. فهمیدم که دیوار برلین نیست و نظرم را تغییر دادم. در پایان روز، مشخص شد که اتفاقات وحشتناکی رخ داده است. با این وجود باید به زمینه^۱ آنچه در آن روز اتفاق افتاد نیز توجه داشت. برای همه کار دلیلی وجود دارد. این بدان معنا نیست که من همه چیز را توجیه می کنم. اما، آیا فکر می کنید که دو - سه میلیون نفر به مدت هیجده سال در بزرگترین زندان جهان زندگی کنند و آن را برای همیشه بپذیرند؟ ۷ اکتبر به وحشیانه ترین شکل اتفاق افتاد، اما پس از هیجده سال زندان، مردم می توانند دیوانه شوند.

- نتانیا هو ادعا می کند که اسرائیل حق دفاع از خود را دارد. اما پس از ۱۰۰۰ کشته در غزه، آیا می توانیم در مورد "دفاع" صحبت کنیم؟

- این یک شوک و یک ضربه^۲ روحی بود. من به کیبوتس ها و روستاهای رفتم که دو روز بعد مورد حمله قرار گرفتند. صحنه های وحشتناکی دیدم. نمی خواهم حادثه را کوچک جلوه دهم. اما فکر می کنم گویا امروزه می توانیم هر کاری که می خواهیم انجام دهیم.

آیا می توانیم ۱۰۰۰ نفر را بکشیم بدون این که کسی حق داشته باشد به ما بگوید که این جنایتکارانه، غیرقانونی و نسل کشی است؟ می توانیم ۱۷۰۰۰ کودک را بکشیم و بگوییم این دفاع از خود است؟ نه. اسرائیل حق دارد از خود دفاع کند، اما نباید مرتکب نسل کشی نشود. ۷ اکتبر به اسرائیل این آزادی را نمی دهد که مانند یک وحشی رفتار کند.

تقریباً^۳ یک سوم از سی و چهار هزار و سیصد و چهل سه قربانی، زیر هیچده سال سن داشته اند. تازه، این فقط شامل آنهاست این که شماره یا کارت هویت داشته اند.

- چرا اکثریت مردم اسرائیل این طرز تفکر را می

پذیرند؟

- جامعه اسرائیل یکی از بدترین لحظات تاریخ خود را می‌گذراند. پس از ۷ اکتبر، مردم معتقدند تنها کاری که باید انجام دهنده انتقام است.

آنها از آنچه اتفاق افتاده شوکه شده اند و فکر می‌کنند جایی برای همدلی با فلسطینیها و هیچ محدودیتی برای تجاوز به حقوق آنها وجود ندارد. این امر حمایت باورنکردنی تقریباً همه اسرائیلی‌ها از جنگ در غزه و لبنان را توضیح می‌دهد.

ابراز همدلی با فلسطینیها تقریباً جایتکارانه محسوب می‌شود. معلمان شغل خود را از دست داده اند، فلسطینیهای ساکن اسرائیل به خاطر آن اتفاق دستگیر شده اند. جامعه اسرائیل در ۷ اکتبر بسیار تغییر کرد، ولی نه بسوی بهتر شدن.

- اما راست افراطی قبل از اینها انتخاب شده بود...

- درست است. اما همه چیز پس از ۷ اکتبر نمایان شد. نژادپرستی، نفرت از فلسطینیها، خونخواهی، حرص و طمع بدی برای انتقام، برای مجازات: همه چیز مشروع شده است.

۷ اکتبر همچنین، به اصطلاح چپ اسرائیل، را کشت. تظاهراً تی که در اینجا می‌بینید بسیار چشمگیر است، اما مخالف جنگ نیست. اشتباه نکنید: این علیه نتانياهو است، برای آزادی گروگانهاست، نه علیه قتل عام و نه گرسنگی در غزه. در مورد آنچه ما در لبنان انجام می‌دهیم هم نیست.

- جامعه اسرائیل چگونه می‌تواند ادامه یابد؟

- انتظار تغییر در جامعه اسرائیل بسیار دشوار است. او در حال حاضر کاملاً نابیناست. شستشوی مغزی شده است. هیچ از صلح، یا از همبستگی با مردم فلسطین و رنج آنها صحبت نمی‌کند. این مردم حس همدلی خود را از دست داده اند. آنها فلسطینیها را به عنوان انسان نمی‌بینند.

دولت اسرائیل انسانیت خود را در این جنگ از دست داده است، و جامعه اسرائیل نیز همینطور. دولت می‌تواند هر کاری که می-

خواهد انجام دهد، هیچکس در این کشور اهمیتی نمی دهد. مردم هم‌دلی خود را از دست داده اند. آنها فلسطینی‌ها را به عنوان انسان نمی بینند. برای آنها، هم^۱ ساکنان غزه در ۷ اکتبر کشته شدند.

- آیا مردم اسرائیل دقیقاً می‌دانند که در غزه چه می‌گذرد؟

- نه، آنها نمی‌دانند زیرا رسانه‌های اسرائیلی از نشان دادن واقعیت به جامعه اجتناب می‌کنند. دانستن این که ۱۰۰۰ کشته وجود دارد یک چیز است و دیدن تصاویر کودکان گرسنه و در حال مرگ در کف بیمارستانها چیز دیگری است. شهروندان فرانسوی بیش از هر اسرائیلی دیگری که یک ساعت دورتر از غزه زندگی می‌کند، تصاویر غزه را دیده اند.

- این امر در عصر وجود شبکه‌های اجتماعی چگونه آمکان دارد؟

- این به لطف همکاری رسانه‌های "آزاد" که مانند رسانه‌های روسی رفتار می‌کنند امکان پذیر است. نه به دلیل فشار یا سانسور دولت. به دلیل ملاحظات تجاری. ما می‌دانیم که مردم از ما چه انتظاری دارند: آنها نمی‌خواهند ببینند، نمی‌خواهند بدانند. پس ما آنها را نشان نمی‌دهیم، مگر در ها آرتی، ما در قرن بیست و یکم هستیم، اینترنت هست، شبکه‌های اجتماعی وجود دارد، اما شما باید بخواهید ببینید. ما باید انتخاب کنیم که ببینیم. اگر علاقه ای ندارید، چیزی نمی‌بینید. بیشتر، اگر نگوئیم همه، اسرائیلی‌ها نمی‌خواهند بدانند. روزنامه^۲ ها آرتی، یکی از آخرین سنگرهای مخالف راست افراطی اسرائیل است و در حال حاضر توسط نتانیاوه تهدید می‌شود.

- چگونه می‌توان آنچه را که خراب شده است تعمیر کرد؟

- من مطمئن نیستم که همه چیز قابل تعمیر باشد. من نمی‌دانم چگونه می‌توانیم از این وضعیت خارج شویم در حالی که اسرائیلی‌ها امید خود را به هر نوع حل و فصل و همزیستی از دست داده اند، در حالی که اکثر اسرائیلی‌ها معتقدند که هم^۳ فلسطینیها حماسی

هستند و هم^۱، فلسطینیها نخبه هستند، یعنی نیروهای ویژه^۲ حماس که در ۷ اکتبر مرتكب قتل شدند.

من نمی‌دانم چگونه این بازسازی ممکن است وقتی هیچ رسانه و هیچ رهبری در اسرائیل وجود ندارد که سعی در تغییر اوضاع داشته باشد. من راه حلی نمی‌بینم، مگر این که جامعه^۳ بین المللی شروع به اقدام کند، همانطور که با روسیه پس از حمله به اوکراین یا آفریقای جنوبی انجام داد، مبارزه با آپارتاید. روسیه در عرض چند هفته به اوکراین حمله کرد. اسرائیل به غزه و اکنون به لبنان حمله کرده است.

چه کسی در مورد تحریم‌ها علیه اسرائیل صحبت می‌کند؟ هیچکس.

– در اروپا و فرانسه، انتقاد از اسرائیل برابر با متهم شدن به یهودستیزی است...

– آن را نادیده بگیرید. این یک دستکاری بدینانه در تبلیغات اسرائیل است. یهودستیزی وجود دارد و باید با آن مبارزه کرد. اما هم^۴، کسانی که از اسرائیل انتقاد می‌کنند به خاطر خدا ضد یهود نیستند! به این دلیل که اکثر آنها افراد با وجودانی هستند. وقتی یک شهروند فرانسوی قتل عام کودکان را می‌بیند و فریاد می‌زند "بس کن!", بر سر دولت خود فریاد می‌زند که کاری انجام دهد. این چه ربطی به یهودستیزی دارد؟

در این دام نیفتید که هیچکس جرأت نمی‌کند یک کلمه در مورد اسرائیل بگوید. آنها می‌گویند حق ندارید از اسرائیل انتقاد کنید، اما شما باید بدانید وظیفه دارید این کار را انجام دهید.

این دستکاری تبلیغاتی بسیار مؤثر است زیرا اروپا فلچ شده است. پنجاه سال است که اشغال و استعمار صورت می‌گیرد. می‌توانید نتایج آن را ببینید.

فلسطینی‌ها هرگز اشغال را نخواهند پذیرفت. آیا مردمی را می‌شناسید که آماده^۵ زندگی بدون حقوق شهروندی باشند؟ هر مخالف روسی تابعیت روسیه را دارد. هر مبارز آفریقایی راه آزادی دارای شهروندی است. نلسون ماندال تابعیت داشت.

– وقتی دیوان بین المللی دادگستری از نسل کشی

احتمالی در غزه صحبت می کند، اسرائیل این احتمال را به دلیل امکان مجدد هولوکاست رد می کند. به این کار چه می گویید؟ آیا شما متقادع می شوید؟

- نه. این مرا متقادع نمی کند. قربانیان بزرگترین نسل کش تاریخ باید در مورد نسل کش مردم دیگر حساس تر هم باشند. اما اسرائیلی ها بر عکس عمل می کنند. آنها معتقدند که پس از هولوکاست، ما حق داریم هر کاری را که می خواهیم انجام دهیم. و هیچکس نمی تواند به ما بگوید چه چیزی مجاز است و چه چیزی نیست، چه چیزی اخلاقی است و چه چیزی نیست.

* منتشر شده در نشریه اومانیته - ششم اکتبر ۲۰۲۴

<https://www.humanite.fr/monde/guerre-israel-hamas/israel-a-perdu-son-humanite-dans-cette-guerre-denonce-gideon-levy>

آیا آزادی و برابری و رفاه و صلح پایدار در فلسطین میسر است؟

پاسخ نویسنده یک « آری » قاطع و قطعی است.

آری، خون بی گناهانی که از کودک و زن و مرد و پیر و جوان از هر دو طرف جنگ بر زمین ریخته شده است و می شود، ارزش والای فراموش نشدنی است که ملل جهان بویژه خود ملت فلسطین و ساکنان اسرائیل را از خشونت و کشتار بیزار کرده است!

آری، مهیب انفجار، آوار خانه هایی که یکی پس از دیگری تبدیل به تله ای خاک می شوند، وجود ان ملل جهان را بدرد و به حرکت و میدان آورده است!

آری، حرکت آزادیخواهان ملل جهان، هویت یک به یک دولت های ارتجاعی زورگو منطقه و جنگ طلب و اسلحه ساز جهانی را بزیر علامت

سؤال بردۀ است!

آری، نفرت از خشونت و جنگ که جهانی شده است، تمامی دولت‌های اسلحه ساز و جنگ طلب جهان و در رأس همه، دولت ایالات متحده آمریکا را «ظاهرا» خواستار توقف فوری نسل کشی ماشین نظامی ارتشد اسراییل کرده است!

آری، در چنین شرایطی ست که سازماندهی آزادیخواهان جهان حول تشکل‌های آزادیخواه و برابری طلب و صلح دوست فلسطینی و ادامه اعتراض به جنگ در کشورهای سراسر جهان بویژه در ایران «محور مقاومت»، می‌تواند شرایط فلسطین و منطقه و جهان را تغییر دهد!

آری، تنها با تداوم چنین مبارزه‌ای ست که می‌توان دولت‌های اسلحه ساز و جنگ طلب جهانی و دولت‌های ارجاعی منطقه را مجبور کرد که دست از سواستفاده از جان و نیروی کار ملت فلسطین و ساکنان اسراییل بردارند و به آزادی و برابری و رفاه و صلح پایدار تن دهند!

آری، تنها با قدم‌های آرام و استوار در کنار و در حمایت از آزادی خواهان و برابری طلبان صلح دوست فلسطینی و اسرائیلی ست که خواهیم توانست برای نخستین بار در تاریخ، دولت‌های ارجاعی و اسلحه ساز جهان را به حمایت از ملت فلسطین و ساکنان اسراییل وادار نماییم!

آری، با تداوم سازماندهی و حمایت از تشکل‌های آزادیخواه زنان و صلح طلبان فلسطینی خواهیم توانست برای نخستین بار در تاریخ بكمک این سازمان‌ها و بوسیله اکثریت عظیم تولیدکنندگان، هر سه دولت ارجاعی در غزه و کرانه غربی رود اردن و اسراییل را از قدرت بزرگ کشیم!

آری، بقدرت اکثریت عظیم تولیدکنندگان در کشورهای گوناگون جهان برای نخستین بار خواهیم توانست کنفراسیونی از حاکمیت مستقیم و خودگردان مردم هر آبادی و محل بوجود آوریم!

آری، کنفراسیونی که در آن کودکان بزبان شیرین و دلچسب مادری خود، خواندن و نوشتن را خواهند آموخت!

آری، کنفراسیونی که در آن وحشت جنگ خواب از چشم کودکان نخواهد ربود!

آری، کنفراسیونی که کودکان آن دیگر هرگز از صدای انفجار بر خود نخواهند لرزید!

آری، کنفراسیونی که کودکان آن هرگز گرسنه سر بر زمین نخواهند گذاشت!

آری، کنفراسیونی که در آن دولتی نیست و خود مردم هر منطقه نظام فدراسیون خود را بر عهده خواهند گرفت!

آری، کنفراسیونی که مردم آن در مقابل تهاجم ارتش ها و دولت های ارتقائی منطقه، با پیام صلح و خلع سلاح جهانی و همبستگی بکمک و وسیله ملل همسایه مقاومت خواهند کرد!

آری، کنفراسیونی که نمونه ای برای همه ملل منطقه و در انداختن جهانی دیگر در این دهکده کوچک جهانی خواهد شد!

آری، اما این همه با عمل ممتد و مداوم امروز تک تک ما در حمایت از تشکل های آزادیخواه و برابری طلب و صلح دوست فلسطینی و غبارزدایی از دل های گرفتار فرهنگ جامعه بیمار و جنگ زده طبقاتی، با نور عشق به انسان و آزادی و زندگی آزاد، میسر خواهد گردید!

آری، با پیشرفت علم و تکنولوژی و انقلاب ارتباطات و عمل مداوم و مستقیم هریک از ما در دفاع فعال از آزادیخواهان برابری طلب و صلح دوست ملت فلسطین و ساکنان اسراییل خواهیم توانست طرحی دیگر در سراسر جهان در اندازیم!

به امید کوشش آرام مداوم و ممتد و فرارسیدن آن روز!

جواد قاسم آبادی

آموزگار تبعیدی، فرانسه

دیماه ۱۴۰۲

ghasseabadi@yahoo.fr

موانع صلح فلسطین - اسرائیل



ا یکی از مهندسین این دانشگاه که در آن زمان رئیس دانشگاه بود، در پایانی از سخنرانی خود این جمله را بخوبی ترجمه کرد: «این دانشگاه را می‌توان با عنوان دانشگاه اسرائیل معرفی کرد، زیرا هیچ‌کس اینجا نمی‌تواند فلسطین را بشناسد!»

(این مقاله از سایت اخبار روز (سه شنبه ۹ آبان ۱۴۹۲ - ۳۱ اکتبر ۲۰۲۳) برگرفته شده است.)

سعید رهنما

اگر القاعده و داعش محصول غیرمستقیم سیاست امپریالیسم امریکا و متحدا نش بودند، حماس محصول مستقیم و ساخت اسراییل است. بدون نگاهی گذرا به بخشی از تاریخ این جنگ و کشمکش در دنای ۷۵ ساله، نمیتوان جنگ کنونی حماس - اسراییل را درک کرد.



جنبیش فلسطین، در آغاز یک جنبیش رها ییبخش و ترقیخواه بود،^۱ و به رغم حضور افراد مذهبی مسیحی و مسلمان، عمدتاً گرایش‌های چپ و لیبرال داشت. با آن که در اوایل دهه ۱۹۲۰، یک روحانی سوریه‌ای، به نام عزالدین القسام، از درساً موخته‌های دانشگاه مذهبی الازهر مصر که به فلسطین آمده، یک گروه چریکی برعلیه انگلیسی‌ها راه انداخته بود، و در توطئه‌ای به دست انگلیسی‌ها با همکاری جریانات رادیکال یهودی کشته شد؛ همچنین در دهه ۱۹۳۰ حاج امین‌الحسینی، مُفتی اورشلیم برگزیده از سوی انگلیسی‌ها از اعتصاب عمومی فلسطینیان برعلیه مهاجمت‌های یهودی حمایت‌ها یی می‌کرد، و در ۱۹۴۵ اخوان‌المسلمین هم شعبه خود را در فلسطین ایجاد کرده بود، اما حرکت‌های اسلامی، به‌ویژه بنیادگرایی اسلامی چندان نفوذی در جنبیش فلسطین نداشتند.

جنبیش اولیه فلسطینی

قبل از استقرار دولت اسراییل، فلسطینیان هم از سوی انگلیس و هم گروه‌های تروریستی یهودی سرکوب می‌شدند. بعد از استقرار دولت اسراییل در ۱۹۴۸، نزدیک به ۸۰ درصد^۲ فلسطینی‌ها (حدود ۷۰۰ هزار نفر) آواره شدند و به کرانه‌ی غربی، غزه، و کشورهای مجاور از جمله لبنان، سوریه، اردن، مصر، و عراق پناه بردند، سازماندهی‌های متعددی صورت گرفت، که مهم‌ترین آن‌ها «حرکته القومیین العرب» بود که در ۱۹۵۱ از سوی جرج حبش و هانی الهندي، نایف حواتمه و دیگر دانشجویان رادیکال ایجاد شد، و بر اتحاد

عربی، سکولاریسم، سوسیالیسم، و بعداً^۱ مارکسیسم تأکید داشت. تشکل‌های مهم بعدی نیز که به دنبال انحلال این تشکل پس از شکست در جنگ ۶ روزه‌ی ۱۹۶۷، به وجود آمدند، بهویژه جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین، و انشعابات بعدی از آن جمله جبهه‌ی دموکراطیک خلق، همگی‌گراییش چپ داشتند. سازمان فتح نیز که در ۱۹۰۹ از سوی یاسر عرفات ایجاد شد، و سازمان آزادی‌بخش فلسطین^۲ (ساف) در ۱۹۶۵، با وجود حضور عناصر مذهبی، عمدتاً ملی‌گرا و سکولار بودند. (ضمیمه ۱)

پس از شکست تحریرآمیز ارتش‌های مصر، سوریه و اردن در جنگ ۶ غا فلگیرکننده‌ی ارتش اسرائیل در ۱۹۶۷ و اشغال کرانه‌ی غربی از جمله اورشلیم شرقی، غزه، صحرای سینا، و بلندی‌های جولان توسط اسرائیل، که به افزایش آوارگان فلسطینی و پراکندگی بیشتر آنان انجامید، در دسر اصلی اسرائیل حملات پراکنده‌ی «فدائیان» و جنگ‌های چریکی در مرزهای جدید اسرائیل بود. در سپتامبر ۱۹۷۰، ملک حسین پادشاه اردن، ناراضی از فعالیت‌ها و مداخله‌جویی‌های فراینده‌ی تشکل‌های فلسطینی در اردن، با استفاده از جو که بر اثر هوایی‌ماربائی‌ها توسط چریک‌های فلسطینی برعلیه این کشور به وجود آمده بود، دست به قتل عام وسیعی زد و نزدیک به دو هزار نفر از فلسطینی‌ها را کشت و بسیاری را ناچار کرد به سوریه و لبنان پناهنده شوند. دفتر رهبری ساف نیز که پس از اشغال کرانه‌ی غربی از آنجا به اردن منتقل شده بود، به لبنان انتقال یافت. گروه فلسطینی «سپتامبر سیاه» بر آمده از این وقایع، در ۱۹۷۲ در جریان المپیک مونیخ ورزشکاران اسرائیلی را به گروگان گرفت و منجر به کشته شدن همه آنها و گروگان‌گیرها شد. از آن زمان اسرائیل عمدتی توجه خود را بر نابودی تشکل‌های فلسطینی گذاشت و موساد «شکار» فلسطینی‌ها در منطقه و در عرصه‌ی بین‌المللی را آغاز کرد.

بخشی از جنبش فلسطین از جمله فتح به رهبری عرفات - که قبل از ۱۹۶۵ در اولین حمله‌ی چریکی درون اسرائیل

را از طریق سازمان «العاصفه» (توفان) راه‌اندازی کرده بود - از همان اوایل دهه ۱۹۷۰ به این نتیجه رسید که امکان شکست نظامی اسرائیل وجود ندارد، و از راه‌های دیگر باید با آن مبارزه کرد. از جمله دفاتر متعددی برای ارتباط با کشورهای اروپایی ایجاد کردند. موساد نگران از بهبود روابط بین فلسطینیان و کشورهای اروپایی، تصمیم به قتل شخصیت‌های برجسته فلسطینی، روشنفکران، هنرمندان، استادان و حقوق‌دانان در اروپا، که اتفاقاً همگی خواهان برقراری صلح با اسرائیل بودند، گرفت. از جمله، غسان کنفانی، شاعر و روزنامه‌نگار، وائل زعیتر، ادیب، محمود همشیری، اقتصاددان و نماینده‌ی فتح در پاریس، باسل الکبیسی، حقوق‌دان، کمال ناصر، شاعر، و بسیاری دیگر بین ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳ ترور شدند.

جنگ «یوم کیپور» در ۱۹۷۳، تغییرات زیادی را در منطقه به همراه داشت، از جمله زمینه‌ی تلاش‌های بین‌المللی برای ایجاد صلح بین کشورهای عربی و اسرائیل و یافتن راهی برای مسئله‌ی فلسطین، را فراهم کرد. در ۱۹۷۴، یک انشعاب مشکوک در سازمان فتح تحت عنوان «فتح المجلس الثوري» (فرماندهی انتقامی فتح) به رهبری ابو نضال روی داد. این یک تشكل تروریستی بود که با خشونت بسیاری صدها نفر یهودیان و غیریهودیان غیر نظامی را در خارج، از جمله چندین نفر از مهم‌ترین رهبران ارشد جنبش فلسطین، را به قتل رساند و از آنجا که نام فتح را یدک می‌کشید، صدمه‌ی زیادی به تلاش برای بهبود روابط بین‌المللی جنبش فلسطین وارد کرد. شایع بود که موساد در این تشكیلات نفوذ کرده، و زمانی که در ۱۹۸۲ آریل شارون، وزیر دفاع وقت اسرائیل، در تدارک حمله به لبنان و اخراج فلسطینی‌ها از آنجا بود، گروه ابو نضال به سفير اسرائیل در لندن سوء‌قصد کرد، و با آن که موساد به خوبی می‌دانست که او ارتباطی با فتح ندارد، ارتضی اسرائیل به بمانی این سوء‌قصد به لبنان حمله کرد و در بمباران‌های وسیع و جنگی بی‌رحمانه با کمک جریانات دستراستی

مارونی، ساف را مجبور کرد که یک بار دیگر پایگاه خود را تغییر دهد و این مرتبه به خارج از منطقه، به تونس منتقل شود.

در این مسیر نسبتاً طولانی، تشكلهای اولیه فلسطینی علاوه بر ضربات اسراییل به دلایل دیگری نیز تضعیف شدند. از آن جمله، در آغاز تحت تأثیر ناسیونالیسم بعث و انشعابات و رقابت‌های بخش سوری و عراقی قرار گرفتند. با ظهور جمال عبدالناصر، بهویژه پس از «پیروزی» او در جنگ سوئز در ۱۹۵۶، عمدتاً تحت تأثیر ناصریسم و کنترل او بودند، و هزاران «فدائی» در مصر آموزش نظامی دیدند، اما تا قبل از جنگ فاجعه بار ۱۹۶۷، ناصر که مشغول آماده‌سازی ارتض مصر برای جنگ با اسراییل بود، مانع از درگیری چریکهای فلسطینی می‌شد مبادا که قبل از آمادگی کامل ارتض مصر بهانه‌ای به اسراییل یرای حمله به مصر بدھند. با شکست ارتضهای عربی در آن جنگ، جنبش فلسطین تلاش کرد که مستقل از آنها، و تحت تأثیر جنبش آزادی‌بخش الجزاير و تا حدودی یمن، عمل کند. اما از آن پس شاهد اختلافات درونی و انشعابات پی‌درپی و رقابت‌ها بین آنها بوده‌ایم و این وضعیت کماکان باقی است.

ورود اسلام‌گراها

در سال ۱۹۷۳، شیخ احمد یاسین، روحانی بنیادگرای اسلامی، - که خود یک پناهندگی فلسطینی بود که در حریان جنگ ۱۹۴۸ در سن ۱۲ سالگی با خانواده‌اش اخراج و به غزه پناهندگی شده بود و مدتی هم در دانشگاه الازهر مصر درس خوانده بود - یک تشكل خیریه تحت عنوان «جامعه اسلامیه» به وجود آورد تا در فضای فقرزده و سرشار از جمعیت آواره‌ی نوار غزه و در شرایط ضعف و ناتوانی بی‌پایان جریانات سکولار فلسطینی، سیاست‌های واپسگرایانه مذهبی خود را به پیش برداشت. این گروه با جذب فزاینده‌ی هوادار، مساجد جدیدی را تأسیس و کمکهایی از اخوان‌المسلمین مصر دریافت کرد. آنها به تدریج دست به حمله به جریانات غیرمذهبی فلسطینی زدند، سینماها را به

ا تشکشیدند و کارگران جنسی را به قتل رساندند، و در محله‌های خود حجاب را اجباری کردند. آنان با کسب نفوذ بیشتر دانشگاه اسلامی غزه را تحت کنترل گرفتند و استادان و دانشجویان سکولار را اخراج کردند.

در آن زمان نوار غزه، که پس از جنگ ۱۹۴۸ تحت کنترل مصر درآمده و در جنگ ۱۹۶۷ به اشغال اسرائیل درآمده بود، تحت کنترل کامل اسرائیل قرار داشت، و شهرک‌های یهودی‌نشین متعددی عمده‌تا در سواحل مدیترانه در حال گسترش بودند. اخوان‌المسلمین و دیگر جریانات اسلامی‌غزه در آن مقطع به جنبش مقاومت نپیوستند. اسرائیل که از نیروهای سکولار فلسطینی ضربه‌های زیادی خورده بود، تصمیم به تقویت اسلامگراها گرفت. با این سازمان «خیریه» تماس گرفتند و پیشنهاد کردند که برای امور خیریه میتوانند از اسرائیل کمک‌های مالی بگیرد، و در ۱۹۷۹ آن را به رسمیت شناخت.

در ۱۹۸۱ نیز گروه اسلامی دیگری تحت عنوان «جهاد اسلامی فلسطین»، منشعب از شاخه‌ی جهاد اسلامی اخوان‌المسلمین مصر (همان‌ها که انور سادات را کشتند)، و تحت تأثیر استقرار جمهوری اسلامی ایران، اعلام موجودیت کرد، و خواستار ایجاد حکومت اسلامی در سراسر فلسطین در مرزهای ما قبل ۱۸۴۸ شد. در ۱۹۸۴ اسرائیل متوجه شد که طرفداران شیخ یاسین در حال پنهان کردن اسلحه در مساجد هستند، پس او را دستگیر کرد، که بعده در معاوضه زندانیان ازاد شد. از آن پس درگیری بین اسلامگرايان و اسرائیل تشدید شد.

در سال ۱۹۸۷ با شروع انتفاضه‌ی اول (۱۹۸۷-۹۳)، شیخ یاسین به همراه عبدالعزیز رنتیسی، پژوهش بنیادگرای و عضو اخوان‌المسلمین، سازمان مقاومت اسلامی، «حماس» را با خواست استقرار حکومت اسلامی در تمام فلسطین به وجود آورد. حماس در انتفاضه‌ی اول در غیاب سازمان آزادی‌بخش فلسطین که از منطقه اخراج شده بود، نقش مهمی یافت و به سرعت نفوذ پیدا کرد،

و شاخه‌ی نظامی خود، بربگاد عزالدین قسام، را ایجاد کرد. با شروع مذاکرات صلح بین اسراییل و فلسطین از اوایل دهه‌ی نود، حماس به مخالفت با آن پرداخت و با ساف در افتاد. (البته بعداً شیخ یاسین به نوعی مرزهای ۱۹۶۷ اسراییل و فلسطین را با شرایطی پذیرفته بود.) در این میان متاسفانه جریانات چپ فلسطین هم، از جمله جبهه‌ی آزادیبخش با حماس وارد اتحاد عمل شدند. حزب کمونیست فلسطین هم از حماس حمایت کرد، که منجر به انشعا با تی در آن شد و از جمله یکی از دبیران آن، ابو ودیدا، استعفا کرد. شیخ یاسین سرانجام در ۲۰۰۴ توسط اسراییل کشته شد، و رئیسی جانشین او شد که او هم یک ماه بعد، توسط اسراییل به قتل رسید. اما حماس نه تنها به حیات خود ادامه داد، بلکه محبوبیت و گسترش بیشتری یافت، مساجد بیشتری ساخت (هم اکنون ۱۰۸۰ مسجد در این باریکه وجود دارد) و با کنترل همه‌ی جنبه‌های زندگی در غزه، از جمله ایجاد ترور در ۱۱ دانشگاه غزه، استادان و دانشجویان مخالف را اخراج و یا ساقت کرده است. این واقعیت در غزه به راحتی قابل مشاهده بود.

حماس در انتخابات شورای قانونگذاری فلسطین در ۲۰۰۶ بیشترین صندلی‌ها را اشغال کرد و با ساف دولت مشترک تشکیل داد. اسراییل اما آن را به رسمیت نشناخت، و اختلافات درونی سبب شد که حماس با توسل به نوعی کودتا وارد جنگ با ساف شود و از ۲۰۰۷ رأساً دولت نوارغزه را به دست گیرد. اسراییل به بها نهی نفوذ حماس درسازمان او نرو (سازمان کمک به پناهندگان فلسطینی- سازمان ملل) در غزه، به امریکا و دیگر متحدانش از جمله کانادا فشار آورد که کمک‌ها به این سازمان را قطع کنند، و آن‌ها نیز چنین کردند. اما با کم شدن امکانات کمک‌های او نرو، خانواده‌های پناهندگان بیشتر و بیشتر به کمک‌های خیریه‌ی سازمان حماس وابسته شدند و این امر خود سبب کسب حمایت بیشتر حماس شد.

اسرا ییل نگران از نفوذ و قدرت هیولا یی که خود و

متحداً نش خلق کرده بودند، از سال ۲۰۰۵ به‌طور یکجا نبه تصمیم به تخلیهٔ شهرک‌های یهودی در غزه گرفت، و آنها را به شهرک‌های کرانهٔ غربی منتقل نمود. غزه را از زمین، هوا و دریا به محاصرهٔ کامل درآورد، و از آن پس وارد جنگها و بمباران‌های پی‌درپی در غزه شد.

حماس به‌رغم اختلافات اعتقادی و ضد شیعه، با حزب‌الله لبنان نزدیک شد و پایگاهی هم در لبنان یافت و از حمایت‌های جمهوری اسلامی بهرهٔ مند شد. اما با شروع «بهار عربی» حاضر به حمایت از رژیم اسد نشد، و از لبنان اخراج شد. اما سازمان جهاد اسلامی فلسطین که از آغاز رابطهٔ نزدیکتری با حزب‌الله لبنان و جمهوری اسلامی داشت، در لبنان باقی ماند. با ادامهٔ درگیری‌ها، حماس مجدداً به حزب‌الله و جمهوری اسلامی نزدیک شد.

با دوپاره شدن مقاومت فلسطین، غزه‌ی پر آشوب تحت کنترل حماس، و کرانهٔ غربی نسبتاً رامشده تحت کنترل ساف قرار گرفت. اسراییل سیاست دوگانه‌ای را در قبال این دو در پیش گرفت. از وجود حماس و درگیری‌های پی‌درپی برای پیشبرد سیاست‌های تعرضی خود استفاده کرد، غزه را به محاصرهٔ کامل زمینی و دریایی درآورد و هر زمان هم که لازم شد دست به حملهٔ نظامی در غزه زد؛ (در ۲۰۱۱، ۲۰۱۲، ۲۰۱۳ و ۲۰۱۴) اما در کرانهٔ غربی، اسراییل با مماشان با دولت «خودگردان» فلسطین که در واقع نقش نوعی دولت مستعمره با حاکمان محلی را برای اسراییل بازی می‌کند، (از ۱۰۰ هزار کارمند این دولت، حدود ۶ هزارنفر در بخش امنیتی و پلیسی و حفظ امنیت کرانهٔ غربی کار می‌کنند)، گسترش شهرهای فلسطینی به‌ویژه رام‌الله را تسهیل کرد. نتیجهٔ آن که طبقهٔ متوسط جدید، کارمندان دولت و ان.جی. اوهاي متعدد به رغم نارضای از اشغال اسراییل، زندگی نسبتاً مرتفه‌ی یافت و حاضر به مخاطرهٔ انداختن آن نیستند. در حالی که طبقهٔ کارگر کرانهٔ غربی با کار در ساختمان‌سازی‌ها و کارگاه‌های کوچک و متوسط، به کار

سخت مشغول است و زارعین فلسطینی هم با محدود شدن دسترسی شان به آب، و راه بندانهای پی در پی از سوی اسراییل، با سختی به زندگی ادامه می دهند. اسراییل هم به ساختن شهرکهای غیرقانونی در زمینهای تصاحب شده فلسطین ادامه می دهد. تلخ ترین طنز ماجرا دیدن صفهای طولانی کارگران فلسطینی برای کار در ورودیهای این شهرکهاست تا در زمینهای تصاحب شده توسط شهرکنشینان کار کنند.

جريات اسلامی دیگری نیز در منطقه به وجود آمدند که پارهای از آنها به درگیریهای فلسطین - اسراییل کشانده شدند. از آن جمله، سازمان «امل» که ابتدا در رابطه با وضعیت اسفبار اقلیت شیعه های لبنانی در ۱۹۷۴ از سوی امام موسی صدر ایجاد شد، اما پس از اولین حمله عمدی اسراییل به لبنان در ۱۸۷۸، وارد درگیری با اسراییل شد. دیگری «حزب الله لبنان» است که پس از جنگ ۱۹۸۲ اسراییل/لبنان با کمک جمهوری اسلامی ایجاد شد، و در چندین نبرد، به ویژه در ۲۰۰۶ با اسراییل وارد جنگ شد، که خود داستان دیگری است.

در این مسیر طولانی با قدرت گرفتن فزاندهی یهودیان بنیادگرا و جريات دست راستی، و تضعیف جريات چپ و ليبرال اسرایيلی، «مسئله»ی فلسطین به تدریج و در ظاهر کمرنگتر شد، تا جایی که دولت ترامپ با حمایت راستگرایان اسراییل پیمان «ابراهیم» را به راه انداخت، و دولتهای عرب که شهامت نزدیکی آشکار با اسراییل را نداشتند، از این طرح استقبال کردند. تا آن که حمله ۲۰۲۳ حماس در روز «یوم کیپور» همهی معادلات را بهم ریخت و توجه جهان بار دیگر به فلسطین و مسائل حل نشده آن جلب شد.

مسائل تلنبار شده و حل نشده فلسطین

اگر مسائل و مشکلات فلسطینیان در دوران سلطه اعتمانی و بعد از آن در دوران قیمومیت انگلیس، مهاجرت های پی در پی صهیونیستها به منطقه، ایجاد

جزیانات تروریستی و نظامی یهودیان، و درگیری‌های آنها با فلسطینیان و انگلیسی‌ها را که داستان دیگری است، کنار گذاریم، مسائل مربوط به دوران پس از ایجاد دولت اسرائیل را به طور خلاصه در پنج مقوله‌ی زیر میتوان طرح نمود؛ مسائلی که به هیچ یک از آنها در فرایندهای پی در پی «صلح» که در بخش بعدی این مقاله به آن خواهم پرداخت، توجه جدی نشد.

آوارگی و پناهندگی

در جریان جنگ اول پس از تشکیل دولت اسرائیل (۱۹۴۸-۱۹۴۹) که فلسطینی‌ها آن را نکبه و اسرائیلی‌ها جنگ استقلال می‌دانند، ۷۰۰ هزار یا ۸۰۰ درصد فلسطینیان ساکن منطقه آواره شدند و به کرانه‌ی غربی، غزه، اردن، سوریه، لبنان، مصر و عراق پناهنده شدند، و بیش از ۴۰۰ ده و شهر فلسطینی خالی از سکنه شدند. همزمان تعداد فزاینده‌ای از یهودیان از اروپا، آسیا و افریقا وارد اسرائیل شدند. سازمان ملل سازمان اوونروا را برای کمکهای آموزشی، پزشکی و خدماتی برای پناهندگان فلسطینی به وجود آورد، و هر فلسطینی که در دوران جنگ خانه یا کسبوکار خود را از دست داده بود تحت پوشش آن قرار گرفت. در جنگ‌های بعدی بهویژه در ۱۹۶۷، ۱۹۷۳، صدها هزار نفر دیگر به جمع آوارگان اضافه شدند، و بسیاری دوباره و یا سه باره آواره شدند.

علاوه بر اوونروا بخشی از پناهندگان هم در رابطه با کمیسیون عالی پناهندگان سازمان ملل قرار گرفتند، و حدود چند هزار نفر هم قادر کارت هویت‌اند که حتی نمی‌توانند فرزندان خود را به ثبت رسانند و یا کار رسمی پیدا کنند. امروزه، بیش از پنج و نیم میلیون فلسطینی نزد نهادهای سازمان ملل ثبت شده‌اند. حدود یک و نیم میلیون نفر از آنها در اردوگاه‌ها (کمپ‌ها)ی پناهندگی اوونروا زندگی می‌کنند، که در پاره‌ای از آنها بیش از ۱۰۰ هزار نفر در فضاهای بسیار محدود در شرایط سختی زندگی می‌کنند. (پیوست ۲) در اردن که بیشترین پناهندگان را دارد، بسیاری

به شهروندی اردن درآمدند، اما نه در سوریه و لبنان که بدترین وضعیت را دارند. در لبنان کار در بسیاری از حرفه‌ها برای آنها ممنوع است.

مرزها، دیوار و موانع رفت و آمد

به دنبال آتشبس اولین جنگ، در سال ۱۹۴۹ مرزهای اسراییل با کشورهای هم‌جوار تعیین و به عنوان «خط سبز» معروف شد، اما در جنگ ۱۹۶۷ اسراییل کرانهٔ غربی، اورشلیم شرقی، باریکهٔ غزه و بلندی‌های جولان (و صحرای سینا) را اشغال کرد، که به «مناطق اشغال شده» معروف شدند. نیت اسراییل از همان آغاز قبول آن محدوده نبود. حتی قبل از جنگ ۱۹۶۷ در اولین اقدام سه منطقه‌ی «غیر نظامی» را در اطراف رود اردن و دریاچه طبریه که از نظر دسترسی به آب حائز نهایت اهمیت بودند، و در پایان جنگ تحت کنترل هیچ یک از طرفهای مתחاصم قرار نگرفته و از سوی کمیته‌ی آتشبس سازمان ملل غیر نظامی تعیین شده بود، با تاکتیک‌های گوناگون از اوایل دههٔ ۱۹۵۰ تحت کنترل درآورد و به رغم درگیری نظامی با سوریه و اعتراض‌های بین‌المللی نهایتاً آنها را به اسراییل الحاق کرد.

به دنبال اشغال کرانهٔ غربی و غزه، اسراییل شروع به ساختن شهرک‌های یهودی در زمین‌های فلسطینی کرد. هم‌اکنون بیش از ۱۴۰ شهرک یهودی رسمی و بیش از ۱۰۰ شهرک غیر رسمی (همگی از نظر بین‌المللی غیر قانونی) در کرانهٔ غربی بیش از ۴۵ هزار سکنه را در خود جای می‌دهند. در اورشلیم شرقی در قلب شهر قدیم و در میان اکثریت فلسطینیان، ۱۲ شهرک یهودی در خانه‌ها و محله‌های قبلهٔ فلسطینی که به بهانه‌های ساده اخراج شده‌اند، وجود دارد، و به سرعت جمعیت یهودی شهر رو به افزایش است. در شهر الخليل (ہبرون) که در قرارداد اسلو رسمی یک شهر فلسطینی قلمداد شد، در میان نزدیک به ۲۰۰ هزار فلسطینی، چند صد نفر یهودی بنیادگرا در شهر و برخی از آنها در بالای بازار شهر زندگی می‌کنند و بیش از ۱۲۰۰ سر باز اسراییلی از آنها حفاظت می‌کنند. بازار شهر،

که اغلب مغازه‌ها یش بسته و از کسب‌وکار افتاده، با انواع توری‌های فلزی پوشانده شده، چرا که شهرک‌نشین‌های بسیار خشن یهودی مرتب سنگ و آجر و آشغال‌های خود را به روی آن می‌ریزند. اولین باری که من از آن بازار عبور کردم، احساسم این بود که اگر صلح‌جو‌ترین انسان از این بازار عبور کند، در انتهای بازار به یک فرد خشونت‌طلب تبدیل خواهد شد! در غزه، همان‌طور که قبل اشاره شد، اسرائیل سرانجام ناچار شد که بیش از ۲۰ شهرک یهودی را بر چیند، قبل ام پس از مصالحه با مصر شهرک‌های صحرای سینا را جمع کرده بود. اما شهرک‌های جولان متعلق به سوریه کما کان برقرار و در حال گسترش است.

با ادامه مبارزات فلسطینی‌های کرانه‌ی غربی، اسرائیل اقدام به کشیدن دیوار سیمانی عظیم ما بین کرانه‌ی غربی و خود اسرائیل کرد. اما نه تنها خط سبز را رعایت نکرد، قسمت اعظم آن را در داخل منطقه‌ی فلسطینی ساخت و در مناطقی حتی تا ۲۵ کیلومتر وارد آن سرزمین شد. از آن مهم‌تر یا ساختن شهرک‌های عظیم در اطراف اورشلیم، عملاً تمامی اورشلیم را از کرانه‌ی غربی جدا و به اسرائیل الحاق کرد، و قعی هم به قطعنامه‌های سازمان ملل نگذاشت.

در توافق اسلو که در زیر به آن خواهم پرداخت، تقسیم مناطق اشغالی به سه حوزه‌ی الف (شهرهای فلسطینی)، ب (حوزه‌ی مشترک اداری فلسطین و نظامی اسرائیل، و ث (تحت کنترل کامل اسرائیل)، به نحوی انجام شد که شهرهای فلسطینی در مناطق تحت کنترل اسرائیل محصور شدند و از جمله سرتاسر حاشیه‌ی رود اردن و بحرالمیت، به عنوان منطقه‌ی نظامی اعلام شد و فلسطینی‌ها از حق دسترسی به آنها محروم شدند. نگرانی امنیتی از جانب اردن بهانه‌ای بیش نبود، چرا که نزدیک به پنجاه سال است که به خاطر همکاری رژیم اردن با اسرائیل حتی یک حرکت چریکی و یا نفوذ از طریق آن مرز صورت نگرفته، و قصد اسرائیل استفاده‌ی حداً کثراً از رود اردن و از منابع غنی

بحرالمیت بوده است. امروزه یکی از منابع مهم درآمد شرکت‌های آرایشی و بهداشتی اسراییلی از بهره‌برداری از منابع غنی بحرالمیت که بخاطر استفاده بیش از حد از رود اردن در حال موت است، تأمین می‌شود. دره‌ی اردن یکی از حاصلخیزترین مناطق منطقه است که اگر در اختیار فلسطینی‌ها بود، نیازی به وابستگی خارجی نمی‌داشته‌است. از فرماندار اریحا (جریکو) که شهر و منطقه اش عملاً هم مرز با رودخانه و بحرالمیت است، شنیدم که تاکنون اجازه نیافته که حتی یک با به کنار ساحل آن دریاچه برود.

تمامی جاده‌های اصلی و بزرگراه‌ها نیز در کنترل اسراییل اند، و بسیاری جاده‌ها تنها برای اسراییلی‌هاست و فلسطینی‌ها امکان استفاده از آن‌ها را ندارند. در جاده‌های مشترک صدها پاسگاه بازرسی اتوموبیل و عابرین پیاده مستقر است، و گاه ساعتها طول می‌کشد که اجازه‌ی عبور داده شود. (ضمیمه ۳)

مرز دریایی، محروم‌سازی از ماهیگیری و دسترسی به منابع نفتی/گازی

در غزه، مرز آبی با دریای مدیترانه محدود و محدود‌تر شد. در توافق اسلو، منهای دو قسمت شمالی و جنوبی باریکه‌ی غزه که در آن زمان شهرک‌های یهودی مستقر بودند، مرز دریایی معادل ۲۰ مایل آبی (حدود ۳۷ کیلومتر) تعیین شد. با آنکه این مرز امکان صید ماهی را برای ماهیگیران فلسطینی محدود می‌کرد، با این حال برای مصرف داخلی غزه کافی بود، اما از همان آغاز اسراییل به بهانه‌های مختلف این حوزه را محدود ترکرده، و حوزه‌ی قلمرو خود را گسترش می‌داد. با شروع انتفاضه‌ی دوم و عکس العمل شدید اسراییل در محاصره‌ی نظامی شهرهای فلسطینی و بستان راه‌ها، مرزهای آبی غزه نیز بسته شد، اما تحت فشار جهانی، نماینده‌ی دبیرکل سازمان ملل وارد مذاکره با اسراییل شد و از جمله به مرز دریایی تا ۱۲ مایل آبی توافق شد. در ۲۰۰۶ با موفقیت حماس در

انتخابات مجلس فلسطین، اسراییل این مرز را به ۶ مایل آبی کاوش داد، و با ادامهی درگیری‌ها در مواردی به ۳ مایل آبی محدود کرد. یک تأثیر بلافارصله‌ی این تصمیم محروم‌سازی ماهیگیران غزه و نتیجتاً حذف یک منبع مهم غذایی مردمان فقرزده‌ی غزه بود. همزمان اسراییل دستگاه تصفیه‌ی فاضلاب غزه را نیز بمباران کرده بود، و با وارد شدن فاضلاب به دریا، عملاً ماهیگیری غزه تا مدت‌ها مختل شد. (ضمیمه ۴)

از آن مهمتر، با کشف یک منبع عظیم گاز طبیعی در سال ۲۰۰۰ در ۳۶ کیلومتری مرز آبی غزه (درون حوزه‌ی تعیین‌شده برای فلسطین در قرارداد اسلو)، فلسطین صاحب یک منبع عظیم گاز شد. بین دولت خودگردان فلسطین و شرکت انگلیسی بی. جی. و یک شرکت لبانی قرارداد ۲۵ ساله‌ی اکتشاف و بهره برداری از این منابع منعقد شد. بهره برداری از این منبع نه تنها دهه‌ها تمام سوخت فلسطین را تامین می‌کرد، بلکه با صادرات آن امکانات اقتصادی فراوانی کسب می‌شد. اسراییل از همان آغاز بهویژه از زمانی که آریل شارون در ۲۰۰۱ دولت تشکیل داد، مصمم بود که دولت فلسطین به چنین امتیازی دست نیابد، و به انواع بها نه‌ها مانع از اجرای قرارداد شد. انتخابات حماس در ۲۰۰۶، بهترین بها نه را به اسراییل داد، و به شرکت بی. جی. فشار آورد تا قرارداد را ملغی کند، و سرانجام هم چنین شد. از آن سال تا کنون، حتی تا چند ماه قبل از حمله‌ی اخیر حماس در اکتبر ۲۰۲۳، اسراییل وعده می‌داد که زمینه‌ی بهره برداری از این منبع گاز را فراهم آورد.

اورشلیم/ بیت المقدس

یکی از پیچیده‌ترین مسائل مناقشه بین اسراییل و فلسطین، **شهر اورشلیم** است. اورشلیم به‌خاطر سا بهقه‌ی تاریخی و اهمیت آن برای یهودیان، مسیحیان، و مسلمانان، از همان آغاز قیمومیت انگلستان به عنوان یک شهر بین‌المللی جدا از مناطق یهودی و فلسطینی تعیین شد. با استقرار اسراییل، خط سبز

آتشبس شهر را به دو نیمه کرد، و بخش شرقی همراه با بقیهی کرانه‌ی غربی به اردن واگذار شد. با جنگ ۱۹۶۷ اسراییل تمام شهر را به تصرف در آورد و همان‌طور که اشاره شد، سرانجام این شهر به‌طور غیر قانونی به اسراییل الحاق شد. در طول این مدت، مرتباً مرازهای اورشلیم گسترش یافته، و اورشلیم امروز چهار برابر اورشلیم قبل از ایجاد اسراییل است. (ضمیمه‌ی ۵) خواست اصلی فلسطینی‌ها در مذاکرات مختلف، تفکیک مجدد شهر و استقرار پایتخت دولت فلسطین در بیت المقدس شرقی است، امری که اسراییل به‌هیچ‌وجه آن را نپذیرفته، مدام جمعیت یهودی آن را افزایش داده، و به اخراج فلسطینی‌ها دست زده است. در [مقاله‌ی جداگانه‌ای](#) به موضوع [اورشلیم](#) پرداخته ام.

دسترسی به آب‌های سطحی و زیرزمینی

یکی از سیاست‌های نوشته شده‌ی صهیونیست‌ها از ابتدا، یعنی از ۱۹۱۹ به این سو، نه تنها دسترسی به منابع آب، بلکه کنترل منابع آبی بوده است. رود اردن که از کوه حرمون در لبنان سرچشہ گرفته و پس از گذر از دریاچه طبریه (تیبریاس، کینرت) به بحرالمیت میریزد و ۲۰۱ کیلومتر طول دارد، از نظر مقررات بین‌المللی «رژیم رود کناری - ریپریان» پنج کشور لبنان، سوریه، اردن، اسراییل و فلسطین را در بر می‌گیرد. دو کشور اولی بالارودی، و بقیه پایین‌رودی اند، و طبق این مقررات امور رودخانه باید از طریق یک مدیریت مشترک مورد بهره‌برداری قرار گیرد. اما چنین امری از همان آغاز محقق نشد. اول آن که اسراییل، همان‌طور که قبلاً اشاره شد، سه منطقه‌ی «غیر نظامی» نزدیک به رود اردن و بحر الطبریه را بعد از اولین جنگ اشغال کرد، روستائیان عرب را اخراج کرد و آن نواحی را به خود ملحق ساخت. با مداخله‌ی امریکا چندین دور مذاکره برای تقسیم آب در دهه‌ی ۱۹۰۰ به نتیجه‌ای نرسید. اسراییل کمال جدیدی از رودخانه به طرف صحرای خشک نقب (نگو) در جنوب اسراییل کشید، و به‌طور کل سهم

مهم آبی رودخانه را از آن خود ساخت. بیان که بتوان در این مختصر وارد جزئیات این مسئله‌ی مهم شد، سوریه و فلسطین کاملاً از آب این رودخانه محروم شدند، لبنان هم سهمی نگرفت. (سوریه با از دست دادن یلندهای جولان، کل دریاچه طبریه را نیز که قانوناً نیمی از آن به آن کشور تعلق دارد، از دست داد.) در مقطعی اسرا ییل اعلام کرد که اردن باید یک رود اسرا ییل، و یکی از شعب آن، یارموک در میرز اردن و سوریه، یک رود عربی تلقی شود. بعده با توافق صلح با اردن، این تنها اسرا ییل و اردن هستند که به رودخانه دسترسی دارند.

علاوه بر آب‌های سطحی، اسرا ییل آب‌های زیرزمینی کرانه‌ی غربی را نیز تحت کنترل دارد. حوزه‌های آبی این منطقه به سه قسمت غربی، شرقی و شمالی تقسیم می‌شوند. (ضمیمه‌ی ۶) در دو میان توافق اسلو، سهم آب زیرزمینی اسرا ییل چهار برابر فلسطین تعیین شد، و حتی طبق یک گزارش بانک جهانی، اسرا ییل چهار برابر سهمیه‌ی خود را با حفر چاه‌های عمیق برداشت نموده است. امروزه حدود ۴۰ درصد مصرف آب آشامیدنی اسرا ییل از آب‌های زیرزمینی کرانه‌ی غربی تامین می‌شود. در حوزه‌ی آبی زیرزمینی غربی از مجموع ۳۶۰ میلیون متر مربع (ام.سی.ام)، ۳۴۰ واحد پرای اسرا ییل، و ۲۰ واحد پرای فلسطین؛ در حوزه‌ی آبی زیرزمینی شمالی، از مجموعه‌ی ۱۴۰ ام.سی.ام، ۱۱۵ واحد پرای اسرا ییل، و ۲۰ واحد پرای فلسطین؛ در حوزه‌ی آبی زیرزمینی شرقی، از مجموع ۱۰۰ ام.سی.ام، ۴۰ واحد اسرا ییل و ۶۰ واحد فلسطین. با توافقی که بعداً با دولت خودمختار فلسطین برقرار شد، اجازه‌ی حفر چاه با سختگیری‌های بسیار داده شد، اما به‌طور کل فلسطینی‌ها معمولاً اجازه‌ی حفر چاه ندارند، و بر عکس شهرک‌های یهودی نشین به راحتی این اجازه را دریافت می‌کنند. اسرا ییل با جمعیت نسبتاً بیشتر، و به عنوان یک قدرت صنعتی پیشرفته و یک غول کشاورزی بسیار پیشرفته، مصرف آب فراوانی دارد. البته باید گفت که اسرا ییل پیچیده‌ترین و پیشرفته‌ترین سیستم مدیریت آبی را نیز دارد.

کیبو تصرها و مشا ویم های صحرای نقب، نگو با کانال های سر پوشیده و آبیاری قطره ای، محصولات خود را به اروپا و امریکا، و حتی گل به هلند صادر می کنند. علاوه بر منابع طبیعی آبی، بخش قابل توجهی از آب اسراییل از کارخانه های نمک زدایی دریا، و نیز از بازیافت فاضلاب های اسراییلی و فلسطینی برای مصارف کشاورزی تامین می شود.

به طور خلاصه، مجموعه ای از این مشکلات و مسئله های تلبیار شده، زمینه تنشها و کشمکشها را، که در مقاطعی شکلی انفجاری یافته، به وجود آورده، مسائلی که در مذاکرات متعدد «صلح» یا به آنها توجه نشد، و یا به شکل یکجانبه به آنها برخورد شده است.

فرایند های «صلح» اسراییل / فلسطین

از آغاز مهاجمت یهودیان به منطقه و به دنبال اعلامیه بالفور در ۱۹۱۷ که انگلیس برای تشکیل یک کشور برای یهودیان اعلام آمادگی کرد، تلاش هایی برای جلب رضایت ساکنین عرب منطقه صورت گرفت. اولین تلاش ملاقات و توافق بین امیر فیصل (فرزند والی حجاز، و رهبر قیام عرب بر علیه عثمانی که انگلیسی ها او را شاه منطقه سوریه تعیین کرده بودند) و حیم وایزمان (رهبر جهانی صهیونیسم) در ۱۹۱۹ صورت گرفت. فیصل به هیچ وجه نمایندگی فلسطینی های ساکن منطقه نبود، و نه او و نه وایزمان احتراصی برای فلسطینی ها قائل نبودند. سیاست غرب نیز از آغاز این بود که دیگران نمایندگی فلسطینی ها را داشته باشند. کنفرانس پاریس در همان سال سیاستی را توصیه کرد که عرب ها مهاجمت یهودیان به منطقه را تشویق و حمایت کنند، و صهیونیست ها به اعراب کمک کنند که یک دولت پایدار ایجاد نمایند. این توافق به جای نرسید، فیصل هم از سوی فرانسه که قبل از یک توافق سری قیومیت سوریه / لبنان را به دست آورده بود، برگزار و اخراج شد و انگلیسی ها او را به عراق، که قیومیت آن را کسب کرده بودند، انتقال دادند. به این ترتیب او پادشاه عراق و برادرش

پادشاه اردن شدند.

در طول مدت قیومیت بریتانیا بر منطقه فلسطین تا استقرار دولت اسرائیل، همراه با افزایش تنشها، چندین طرح از سوی انگلیسی‌ها مطرح شد، که مهم‌ترین آن‌ها طرح «کمیسیون پیل» (Peel commission) در ۱۹۳۷ بود که برای اولین بار تقسیم سرزمین را مطرح نمود، و طی آن بخش نسبتاً کوچکی از منطقه‌ی ساحل مدیترانه و شمال تا مرز لبنان امروز برای دولت یهود، و بقیه برای دولت عرب که جمعیت به مرتب بزرگ‌تری را دربر می‌گرفت، تعیین شد، و اورشلیم کما کان تحت کنترل بریتانیا باقی ماند. در ۱۹۳۸ «طرح وود هد» (Woodhead Plan) حوزه‌ی کنترل بریتانیا را وسیع‌تر و سرزمین‌های کم‌تری را هم برای یهودیان و هم فلسطینی‌ها تعیین نمود. هیچ یک از این طرح‌ها عملی نشدند، واضح بود که صهیونیست‌های رادیکال این طرح‌ها را نپذیرند و به عملیات نظامی برعلیه انگلیسی‌ها دست بزنند. جالب آن که زمانی که بریتانیا، تشکلهای نظامی این یهودیان، از جمله هاگانا، ایرگون، و بعداً جریان رادیکال‌تر منشعب از آن «لیخی» یا گروه استرن را به عنوان جریانات «تروریستی» تحت تعقیب قرار داد - و واقعاً هم تروریست بودند -، مناخیم بیگین از رهبران ایرگون و نخستوزیر بعدی اسرائیل، اعلام کرد که «منشاء تاریخی و زبانی واژه‌ی «ترور» نشان می‌دهد که جنگ انقلابی رها یی‌بخش مشمول آن نمی‌شود.» نقل قولی که پاره‌ای فلسطینی‌ها هم در مورد اسرائیل به کار می‌گیرند.

در ۱۹۴۷، بریتانیا که دیگر امکان حفظ قیومیت خود در این منطقه را نداشت، «مسئله‌ی فلسطین» را به سازمان ملل واگذار کرد. سازمان ملل در ۱۹۴۸ مسئله را مورد بحث قرار داد، و دو طرح تحت عنوان اقلیت و اکثریت مورد بررسی قرار گرفت. طرح اقلیت، با رهبری ایران، هند و یوگسلاوی پیشنهاد یک کشور واحد فدرال برای دو ملت را طرح کرد، که طی آن هر یک از دو ملت در حوزه‌ی قلمرو خود اختیار کامل

خودگردانی خواهند داشت، اما مسائل مربوط به روابط خارجی، دفاع ملی و ارتباطات در سطح فدرال با یک نظام پارلمانی دومجلسی تصمیم گرفته شود. این طرح بسیار ترقیخواهانه بود، اما صهیونیستها که خواستار ایجاد یک دولت مستقل برای یهودیان بودند، با حمایت جدی امریکا مخالف آن بودند، و طرح اکثریت بر اساس تقسیم سرزمین بین دو ملت به تصویب رسید. **قطعنامه ۱۸۱** تفکیک سرزمین را به شکل به مرابت دستورالبازتری از طرح‌های قبلی بریتانیا تعیین کرد و بخش‌های وسیع‌تری را به دولت پیشنهادی یهودی تخصیص داد. به رغم تلاش‌های نماینده‌ی ایران، کشورهای عربی که همگی به تازگی تأسیس شده بودند و تجربه‌ی دیپلماسی نداشتند، با هر دو طرح مخالفت کردند، اما اسرائیل بلاfacile آن را پذیرفت، و با شروع درگیری‌های نظامی اعلام تشکیل دولت اسرائیل نمود و با تدارک‌هایی که از قبل فراهم آورده بود، در طول جنگ سرزمین‌های بیشتری را از محدوده‌ی طرح سازمان ملل اشغال کرد و به خاک خود افزود. (ضمیمه ۷)

با ایجاد دولت اسرائیل و افزایش قلمرو آن در جنگ‌های بعدی، جهان شاهد مجموعه‌ای از **قطعنامه‌های متعدد** مجمع عمومی و شورای امنیت برعلیه اسرائیل بوده است (بیش از ۴۰۰ قطعنامه‌ی مجمع عمومی، بیش از ۲۲۰ قطعنامه‌ی شورای امنیت - با توجه به ۴۴ و توی امریکا -، و بیش از ۴۵ مورد محکومیت از جانب شورای حقوق بشر). از مهم‌ترین آنها **قطعنامه ۲۴۲** در ۱۹۶۷ است که با تأیید موجودیت اسرائیل خواستار خروج آن از مناطق اشغال شده در جنگ ۱۹۶۷ می‌شود. اسرائیل بهجای توجه به این قطعنامه، طی طرح **آلن Plan** (Allon Plan) تفکیک کرانه‌ی غربی و الحاق بخشی از آن به اسرائیل و بخش دیگر به اردن را پیشنهاد کرد. مضحك‌ترین بخش این طرح این بود که بخش اسرائیلی هم‌مرز با رود اردن و بحرالمیت بود و بخش فلسطینی/اردنی در دو قطعه‌ی شمالی و جنوبی مجزا از هم در داخل اسرائیل قرار می‌گرفت، اما اجازه داده بود که یک باریکه در منطقه‌ی اریحا

(جريکو) امکان دسترسی به رودخانه اردن را برای قسمت شمالی میسر سازد! (ضمیمه ۸)

با شروع تلاش‌های صلح بین اسراییل و کشورهای عربی هم‌جوار در دهه ۱۹۷۰، توافق کمپ دیوید (Camp David Accord) با مصر در ۱۹۷۹، مسئله فلسطین در رابطه با کشور اردن مطرح می‌شود، و به جایی نمی‌رسید. سال‌ها گذشت تا اتفاقاً همچو اول در ۱۹۸۸ مجدداً توجه جهان را به مسئله حل نشده فلسطین جلب کرد. مذاکرات مخفی بین نمایندگان دو طرف در مادرید در سال ۱۹۹۱، امیدهای فراوانی را برای صلح به همراه داشت، و زمینه را برای مذاکرات رسمی صلح اسلو (۱۹۹۳ و ۱۹۹۵) در ۱۹۹۰ فراهم آورد. همان‌طور که قبل اشاره شد، ابتدا کرانه غربی و غزه به سه منطقه تقسیم شد، و در ۱۹۹۰ به ۷ شهر فلسطینی در کرانه غربی، و حدود ۴۰۰ دهکده پراکنده بودند، خودگردانی داده شد، و زمینه ایجاد دولت خودگردان فلسطینی فراهم آمد. (ضمیمه ۹) قرار بر این شد که به مسائل اصلی از جمله اورشلیم و مرزها ظرف چند سال به نتیجه رسند. واضح بود که این توافقی است که یک طرف آن بسیار قدرتمند و برخوردار از حمایت بین‌المللی، و طرف دیگر بسیار ضعیف و عاری از حمایت بوده است. با این حال امید بود که به تدریج امکانات بهتری برای فلسطینی‌ها و یک دولت واقعی فراهم آورد و به اشغال بخشی از سرزمین‌های پس از ۱۹۶۷ خاتمه دهد. اما چنین نشد. اسراییل به ساختن شهرک‌های غیر قانونی و راه‌بندان‌ها ادامه داد. در زمان توافق اسلو جمعیت شهرک‌نشین‌ها در کرانه غربی ۱۱۰ هزار نفر بود و امروزه، بدون محاسبه شهرک‌نشین‌های اورشلیم شرقی حدود ۴۰۰ هزار نفر است.

به دنبال توافق‌های اسلو، توافق‌های متعدد دیگری به انجام رسید. در ۱۹۹۷ توافق هبرون، شهر الخلیل را به دو قسمت هبرون ۱ (برای بیش از ۲۰۰ هزار فلسطینی) و هبرون ۲ (برای حدود ۴۰۰ نفر شهرک‌نشین

يهودی) که با حیله به آن شهر وارد شده بودند، تقسیم کرد. در ۱۹۹۸ توافق وای ریور (Wye Memorandum)، با شرکت کلینتون، عرفات و نتانیا هو، تغییراتی را در توافق اسلو انجام داد، و درصد کوچکی از مناطق سه گانه قرارداد اسلو جا بجا شد. در سال ۱۹۹۹ نیز توافق شرم الشیخ با تغییراتی ناچیز انجام شد.

مهم‌ترین تلاش بعد از اسلو برای توافق درباره مسائل اساسی باقی مانده، در سال ۲۰۰۰، کمپ دیوید ۲ (Camp David) با حضور کلینتون، اهود باراک، و عرفات صورت گرفت. کلینتون و باراک خواهان تغییراتی در مرزهای کرانه‌ی غربی شدند. پیشنهاد کردند که ۹ تا ۱۰ درصد بیشتر از کرانه‌ی غربی به اسراییل الحاق شود. به علاوه ۹ تا ۱۰ درصد دیگر که بخشی از مرز رود اردن را شامل می‌شود «موقعتاً به طور نامحدودی» تحت کنترل اسراییل قرار گیرد، بخشی از حوزه‌هایی که قبلاً تحت کنترل اسراییل بوده، تحت کنترل فلسطین قرار گیرد، اما شهرک‌نشین‌های یهودی آن حوزه‌ها در جای خود باقی بمانند. قسمت‌هایی از کرانه‌ی غربی با جاده‌ای از اورشلیم به بحراً المیت متصل شود و فلسطینی‌ها حق رفت‌وآمد در آن را داشته باشند، اما اسراییل حق داشته باشد که هر زمان که صلاح دید، آن را مسدود کند! در مقابل اسراییل ۱ تا ۳ درصد از سرزمین خود در صحراً نقب را به مناطق فلسطین اضافه کند. (ضمیمه‌ی ۱۰) عرفات آن‌ها را نپذیرفت. مذاکرات در مورد مسئله‌ی پناهندگان به جایی نرسید، و در مورد اورشلیم، پیشنهاد شد که بخش عمده‌ای از اورشلیم شرقی به فلسطین واگذار شود، اما دولت فلسطین حق «سرپرستی» و نه «حاکمیت» بر مجموعه‌ی حرم‌الشریف و مسجد الاقصی را داشته باشد. کلینتون فشار زیادی به عرفات آورد تا این پیشنهاد را قبول کند، و او زیر بار نرفت. با مراجعت عرفات که با انتفاضه‌ی دوم همزمان شده بود، عرفات از سوی اسراییل در خانه‌اش که قسمت اعظم آن را تخریب کردند زندانی شد. در کنفرانس مشترکی که سه سال بعد در ۲۰۰۳ از سوی

دانشگاه تل آویو و دانشگاه فلسطینی القدس برای بررسی دلایل شکست مذاکرات کمپ دیوید برگزار شد، و بسیاری از مذاکره کنندگان دو طرف و تعدادی از دانشگاهیان از کشورهای مختلف از جانب طرف فلسطینی و طرف اسرائیلی دعوت شده بودند، برای اولین بار فیلم کوتاهی را به ما نشان دادند که کلینتون در کنار صندلی عرفات خم شده و به او در مورد پیشنهاد اورشلیم اصرار میکند، و عرفات پاسخ میدهد «آقای رئیسجمهور آیا قصد دارید به تشیع جنازهی من بیا ؟» خود عرفات نیز قرار بود که در کنفرانس شرکت کند، اما در حصر خانگی بود و اجازه نیافت!

در سال ۲۰۰۱، از دو نظرگاه یکی از مهمترین مذاکرات صلح بین اسرائیل و فلسطین حداقل بر روی کاغذ در اجلاس طابا (Taba Summit) صورت گرفت. با آن که در مورد مرزها و تقسیم سرزمین توافقی حاصل نشد، اما در مورد اورشلیم پیشنهاد مناسبی طرح شد که بهجای تقسیم شهر که در واقع دیگر عملی نیست، اورشلیم به عنوان شهری واحد به دو منطقه اداری تقسیم شود و «یوروشلایم» در قسمت غربی پایتخت اسرائیل و «القدس» در قسمت شرقی پایتخت فلسطین باشد. اما مهمتر از آن، این توافق برای اولین بار به مسئله پناهندگان پرداخت و با عطف به قطعنامه ۱۹۴ مجمع عمومی سازمان ملل در ۱۹۴۸ که حق بازگشت و یا دریافت غرامت به پناهندگان را طرح کرده بود، پیشنهادهای مشخصی را طرح نمود. که عبارت بودند از، ۱- بازگشت کنترل شده آنها به اسرائیل، فلسطین، و به زمینهایی که بین دو طرف تعویض میشوند، ۲- در کشور محل اقامت خود تجدید اسکان داده شوند، و یا به کشور ثالثی منتقل شوند. نیز هر دو طرف توافق کردند که با حل مسئله پناهندگان، سازمان اوونروا هم منحل شود. این توافق قطعاً پیشرفتی در مذاکرات صلح بود، اما مصادف بود با به قدرت رسیدن جوج دبلیو بوش و دارودسته نئوکانها در امریکا، و پس از آن خاتمهی دولت اهود باراک و به قدرت رسیدن آریل شارون در اسرائیل. از آن مهمتر این که اهود باراک در این زمینه جدی

نبود، و این را خودش آشکارا در کنفرانس ۲۰۰۳ دانشگاه تلآویو که در بالا به آن اشاره شد به وضوح اعلام کرد و برای لحظه‌ای در سالن جنجال شد، و مذاکره‌کننده‌ی ارشد اسرائیل در طابا حرف او را قطع کرد و به زبان عبری به او پرخاش نمود که چرا او و هیئت مذاکره‌کننده را به بازی گرفته بود. باراک قبل از واگذاری دولت به شارون هم، نامه‌ای به رئیس‌جمهور امریکا نوشته بود که توافق‌های طابا و کمپ دیوید برای دولت جدید اسرائیل الزام‌آور نخواهد بود.

شارون بلافاصله در ۲۰۰۱ خارج از هر گونه مذاکره و به‌طور یک طرفه طرح شارون را پیشنهاد کرد که مناطق فلسطینی را تکه‌تر و مناطق اسرائیلی به ویژه در تمامی حوزه‌ی رودخانه اردن و بحرالمیت را گسترش می‌داد.

در ۲۰۰۲، جرج بوش با گرد آوردن «چهارگانه» (کوارت) (امریکا، اتحادیه اروپا، سازمان ملل، و روسیه) « نقشه‌ی راه ۲۰۰۲ » را مطرح کرد که بیراهمانی بیش نبود؛ در گام اول فلسطینی‌ها باید تعهد می‌دادند که به خشونت متولّ نشوند، در گام دوم دولت فلسطین رسمایحیاد شود، و در گام سوم یک کنفرانس بین‌المللی مرزهای نهایی و مسئله‌ی اورشلیم و پناهندگان را حل کند.

در همان سال دولتهای عرب «اعلامیه‌ی بیروت ۲۰۰۲» را مطرح کردند و سه شرط عمدّه را مطرح کردند؛ عقب‌نشینی اسرائیل به مرزهای قبل از ۱۹۶۷، حل مسئله‌ی پناهندگان براساس قطعنامه‌ی سازمان ملل، و ایجاد دولت مستقل فلسطینی با پایتختی اورشلیم شرقی. در مقابل اعلام کردند که در صورت تحقق این خواستها، با اسرائیل را بخطه‌ی دوستانه و صلح‌طلبانه برقرار خواهند کرد.

هیچ یک از این مذاکرات به جایی نرسید. در سال ۲۰۰۳، طرفداران صلح اسرائیلی و فلسطینی خارج از دولت دست به ابتکار جالبی زدند و به شکل غیر رسمی

«توافق ژنو ۲۰۰۳» را اعلام کردند. این توافق در زمینهی مرزها پیشنهادهای مهمی را مطرح کرد؛ قسمت اعظم مناطق اشغالی کرانهی غربی و غزه به فلسطین باز گردد، اما مناطقی نزدیک به خط سبز که جمعیت زیاد یهودی سکنی گرفته، به اسراییل ملحق شود، و در مقابل بخشی از اسراییل در نزدیکی غزه به فلسطینیها داده شود. (ضمیمه ۱۱) این مذاکرات اما در مورد پناهندگان دستاوردي نداشت.

زمان میگذشت و به هیچ یک از مسائل فلسطینیها پاسخی داده نشد. عرفات پس از سال‌ها حصر خانه‌ای در یک ساختمان مخربه در سال ۲۰۰۴ برای معالجه به فرانسه فرستاده شد و به شکل مشکوکی درگذشت. اختلافات درونی فلسطینیها تشید و سرانجام جنبش کاملاً دوشقه شد. انواع و اقسام جلسات و مذاکرات برگزار شد: «توافق شرم الشیخ ۲۰۰۵» با حضور نمایندگان اسراییل، دولت خودگردان فلسطین، شاه اردن و رئیسجمهور مصر؛ «اجلاس ریاض ۲۰۰۷» و تکرار همان خواستهای اعلامیه‌ی بیروت؛ «کنفرانس آنا پولیس ۲۰۰۷» مشتمل بر ملاقات بین جرج بوش، المرت و عباس و چند کشور دیگر که جز رضایت اولمرت به واگذاری بخش کوچکی از اورشلیم شرقی به فلسطینیها، عملاً حاصلی نداشت. با به قدرت رسیدن او باما، او و عده‌های زیادی نسبت به حل مسئله‌ی فلسطین داد، و در سال ۲۰۱۰ و ۲۰۱۳، دو کنفرانس با نتانیاهو و عباس ترتیب داد، و به جایی نرسید. در ۲۰۱۴، اسراییل به بھانهی حماس مذاکرات صلح را منحل کرد. با آمدن ترامپ، تظاهر به مذاکرات صلح کنار گذاشته شد، و به جای آن طرح توافق ابراهیم و آشتی دولتهای عربی با اسراییل پیش‌کشیده شد، و راست اسراییل را تقویت کرد. با یدن هم کاری از پیش نبرد.

به این ترتیب بود که هیچ یک از مذاکرات به اصطلاح صلح نتوانست مسائل اصلی فلسطینی را که در بالا به آنها اشاره شد، حل کند. توافق اسلو نیز به خاطر ضعف و ناتوانی فزاندهی طرف فلسطینی و عدم تمايل

طرف اسراییلی برای ایجاد یک دولت واقعی فلسطینی، نه تنها نتوانست زمینه‌ی گذار تدریجی به‌سوی استقلال فلسطین و بازگشت سرزمین‌های اشغالی بعد از ۱۹۶۷ را فراهم آورد، بلکه به ایجاد نوعی حکومت مستعمره برای اسراییل و بهره‌مندی تنها بخشی از جامعه‌ی فلسطینی از آن ختم شد.

در این مسیر طولانی، مسائل حل نشده، خشم نهادینه‌شده و سرکوبشده در مقاطع مختلف به تناوب با آرامش‌های قبل از توفان و طغیان‌های متعدد همراه بوده، و پس از هر توفان تلاش‌های صلح از سر گرفته شده است. پس از سال‌ها کم‌حرکتی و آرامش ظاهری، انتفاضه‌ی اول زمینه‌ی مذاکرات مادرید و اسلو را فراهم کرد، انتفاضه‌ی دوم، مذاکرات کمپ دیوید دوم و طابا را با خود به همراه آورد، و حال پس از سال‌ها در گیری‌های پراکنده از سوی یک بخش فلسطینی، حمله‌ی نظامی یوم کیپور دوم، نقطه‌عطاف مهم دیگری را به همراه آورده و آرامش ظاهری را کاملاً بر هم زده و مجدداً توجه جهانیان را به مسئله‌ی فلسطین جلب کرده است. این که عاقبت این درگیری برکنار از کشتار بی‌رحمانه‌ی هزاران فلسطینی و ویرانی غزه به دست اسراییل چیست، و آیا پس از پایان جنگ، شاهد دور دیگری از مذاکرات صلح خواهیم بود یا نه، اکنون به‌هیچ‌وجه روشن نیست.

اثرات حمله‌ی ۷ اکتبر حماس که به نظر من ابعاد آن به مراتب وسیع تر از آن بود که حماس، جهاد اسلامی و متحدانش انتظار داشتند، و به نوعی از کنترل خارج شد، زمینه‌ی بزرگ‌ترین رویارویی بین فلسطین و اسراییل را فراهم آورد، و عملیات شرم‌اور کشن و گروگان‌گیری غیرنظامیان جوان و پیر، صدمه‌ی بزرگی به آرمان فلسطین زد. تفاوت دیگر این رویارویی در این است که رهبری این حرکت را یک جریان فوق العاده ارتجاعی، واپسگرا و خطرناک برای مردم فلسطین و منطقه بر عهده گرفته و بهانه‌ی کافی به دست جریان ارتجاع حاکم بر اسراییل داده تا با حمایت آشکار و به‌دور از اخلاق امریکا و سازشکاری دیگر قدرت‌های

جهانی، ضربه‌ی مهلكی به اهداف جنبش فلسطین وارد آورد.

به طور کل، به رغم شکست‌های پی‌در‌پی مذاکرات صلح، این تلاش‌ها نطفه‌های یک راه حل عملی و واقع‌بینانه و نسبتاً منصفانه را نیز با خود همراه آورده‌اند، و در صورتی که **...** برای صلح فراهم آید، می‌توان از جنبه‌هایی از هریک از آن‌ها بهره گرفت. مثلاً در رابطه با مسئله‌ی پناهندگان بخشی از توافق طا با، در رابطه با مسئله‌ی مرزها بخشی از توافق غیررسمی ژنو، و برای مسئله‌ی اورشلیم باز توافق طا با می‌تواند قابل استفاده باشد. اما **...** برای صلح کدام‌اند؟ به اختصار می‌توان گفت که برخلاف لحظه‌ی کنونی که ارتجاعی‌ترین، راستترین و خطرناک‌ترین جریانات سیاسی در هر دو طرف دعوا با یکدیگر رو در رو شده‌اند، نهايتاً این جریانات ترقی‌خواه در هر دو طرف‌اند که باید نقش عمدۀ را بازی کنند. مادام که تغییراتی اساسی در سطح جامعه‌ی مدنی و سیاسی اسرائیل صورت نگیرد، و جریانات متراقی، لیبرال و چپ اسرائیل نتوانند قدرت مرجعيین راست و بنیادگرآهای یهودی را تقلیل دهند و پشتیبانی جریانات متراقی یهودی و غیریهودی خارج از اسرائیل را جلب کنند، شانسی برای ایجاد زمینه برای یک صلح واقعی در کار نخواهد بود. از سوی دیگر، اگر همین تحولات اجتماعی و سیاسی در میان فلسطینی‌ها صورت نگیرد، و جریانات متراقی فلسطینی به مبارزه‌ی جدی برعلیه دستگاه فاسد و بی‌کفایت حاکم در دولت خودگردان از یکسو، و علیه جریانات واپسگرا و بنیادگرای مذهبی، از سوی دیگر، نپردازند، نخواهند توانست موقعیت مستحکمی در مذاکرات صلح آینده داشته باشند. واضح است که این هر دو اگر، اگرهای بسیار بزرگی هستند، و مجموعه‌ی عظیمی از عوامل مختلف منطقه‌ای و بین‌المللی، از امپریالیسم، نولیبرالیسم، بنیادگرایی‌های یهودی، مسیحی، و اسلامی گرفته تا حکومت‌های استبدادی و ارتজاعی منطقه، ضد یهودگرایی، و اسلام‌هراسی، موانع جدی در تحقق کامل این هدف ایجاد کرده و خواهند

کرد. از این‌رو نمی‌توان و نباید چندان خوشبین بود، و باید واقع‌بینانه، اما قاطعاً نه، برای یافتن راه‌حل‌های پیشرونده تلاش کرد. نیز واضح است که در این میان مسئولیت طرف اسرائیلی که از هر جهت قدرتمندتر از طرف فلسطینی است، به مرتب بیشتر است. پیشبرد سیاست‌های صلح‌طلبانه و ترقی‌خواهانه از سوی اسرائیل، گرایش‌های مشابه در طرف فلسطینی را تقویت می‌کند.

اما بحث راه‌حل‌ها

در میان نوشته‌ها و ترجمه‌های متعددی که اخیراً در این زمینه منتشر شده، با تکیه به شکست به اصطلاح راه‌حل دو دولتی، پیشنهادهای گوناگونی که از قبل هم توسط پاره‌ای نظریه پردازان مطرح بوده، از جمله تشکیل یک دولت واحد برای دو ملت، و یا تلاش برای اتحاد طبقه‌ی کارگر هر دو طرف برای مقابله با طبقه‌ی سرمایه‌دار، از نومطرح شده است. با آن که امکان پرداختن به جزئیات این نظرات در نوشته‌ی حاضر نیست، اما ذکر نکاتی به اختصار بی‌مناسبت نخواهد بود. واقعیت آن است که سیاست دو دولت هرگز پیش نرفت. حتی یک سیاست «یک‌نیم دولتی» که من در سال ۲۰۱۰ با کنایه [مقاله‌ای](#) درباره آن نوشت، هم تحقق نیافت.

راه‌حل یک دولتی، که ایده‌آلی برای آینده است، نه در آغاز درگیری‌ها و طرح اقلیت سازمان ملل، و نه در حال حاضر راه حلی واقعی و عملی نیست و توجهی به واقعیت‌های موجود ندارد. کاری نداریم که صهیونیسم یک ایدئولوژی ارتقایی و حتی نژادپرستانه است، اما ایدئولوژی قدرتمندی است که از آغاز به دنبال ایجاد یک کشور یهودی برای یهودیان بود، و با صدمات وحشتناکی که یهودیان در پوگرام‌های روسیه، گتوهای اروپایی، و سرانجام هولوکاست تجربه کردند، بیشتر تقویت شد.

در اسرائیل بحث مهمی در جریان بوده و هست که به **مُعقل جمعیتی** معروف است. جمعیت امروزی اسرائیل

۹ میلیون و هفتصد هزار نفر است، که بیش از ۲ میلیون و یکصد هزار نفر آن عرب هستند، و بیش از ۵۰۰ هزار نفر از اقوام و مذاهب دیگر. بنا براین جمعیت یهودی آسرا ییل، حدود ۷ میلیون و یکصد هزار نفر است. جمعیت فلسطینی مناطق اشغالشده کرانه‌ی غربی و غزه، ۵ میلیون و ۴۰۰ هزار نفر است، که اگر این رقم را با ارقام جمعیت غیر یهودی آسرا ییل جمع کنیم، هم اکنون اکثریت جمعیت غیر یهودی است، و جمعیت یهودی در اقلیت قرار می‌گیرد. با آن که آسرا ییل مهاجرت یهودیان را مدام تشویق می‌کند و تا کنون نه موج مهاجرتی به آسرا ییل ثبت شده، و نیز به رغم نرخ بسیار بالای زادوولد یهودیان هـ سیدیک اولترا-ارتودوکس (متوسط ۸ فرزند)، با این حال نرخ کلی رشد جمعیت یهودی به خاطر سطح بالاتر و مرفه‌تر زندگی، کمتر از نرخ رشد جمعیت فلسطینی - به رغم کشته‌های هر سال‌اش توسط آسرا ییل - است. بنا براین آسرا ییل و اکثریت یهودیان جهان طرح یک دولت را نمی‌پذیرند. دلایل دیگری نیز هست که امکان پرداختن به آن‌ها در این نوشته نیست.

اما در مورد اتحاد کارگران دو طرف. این هم حرف زیبا نیست، اما در شرایط امروز هیچ زمینه‌ی واقعی ندارد. طرفداران این نظر بد نیست از خود سؤال کنند که در این شرایط هولناک و خطرناک، **هیستادروت** کجاست؟ هیستادروت یا اتحادیه‌ی عمومی کارگران آسرا ییل، با ۸۰۰ هزار عضو در بیش از ۲۰ اتحادیه‌ی صنعتی، یکی از قدرتمندترین اتحادیه‌های کارگری جهان است، و با آن که پس از سلطه‌ی نولیبرالیسم بر سیاست‌های اقتصادی آسرا ییل از دهه‌ی هشتاد تضعیف شد، و زمانی بیش از ۱,۸ میلیون عضو داشت و صاحب بزرگ‌ترین بانک آسرا ییل بود، با این حال کما کان بسیار پر قدرت است. هیستادروت جریانی متوجه برای کارگران آسرا ییل است - بیش از صد هزار عضو عرب هم دارد - و مقابله‌های جدی با سرمایه در آسرا ییل داشته، اما در مورد اشغال سرزمین‌ها موضع قاطعی نگرفته است. فراموش نباید کرد که هیستادروت، خود از پایه‌گذاران مهم

سیاست صهیونیستی است و زمانی بن گوریون رئیس آن بود. در طرف فلسطینی، فدراسیون عمومی اتحادیه‌های کارگری فلسطین، که حدود ۲۹۰ هزار عضو دارد، به رغم کمک‌هایی که به کارگران فلسطینی می‌کند، اتحادیه‌ای بوروکراتیک و بسیار نزدیک به دولت خودگردان است، و توان چندانی هم ندارد. به‌طور کلی، این انتظار که کارگران هر دو طرف در شرایط سلطه‌ی استعماری اسراییل و دولت غیر دموکراتیک حاکم بر بخشی از فلسطین با هم متحد شوند، بسیار غیر واقعی است.

تنها راه حل مسئله‌ی فلسطین - اسراییل در اوضاع کنونی، یک سیاست دو دولتی واقعی و ایجاد یک دولت دموکراتیک، سکولار و ترقیخواه فلسطینی در مرزهای قبل از ۱۹۶۷ با پایتخت آن در بخش شرقی اورشلیم واحد، همراه با مبادله‌ی بخش‌هایی از سرزمین‌بین آن و دولت اسراییل؛ حل مسئله‌ی پناهندگان فلسطینی بر اساس قطعنامه‌ی سازمان ملل و توافق طابا، و تقسیم عادلانه‌ی منابع آبی و سواحل دریا است. هر شعار دیگری در این مقطع گمراه‌کننده خواهد بود.

نقشه‌های ضمیمه

ضمیمه ۱

Palestinian Political Organization

1948 Creation of the state of Israel

1949 End of the 1st Arab-Israeli war

Mass expulsion and exodus of Palestinians

ARAB PHASE I: (1951-61)

George Habash, Hani Hindi, joined by others, form **ARAB NATIONAL MOVEMENT (ANM)**
Harakat al-Qawmiyyin al-Arab

1951

1952 Opening branches in:

Syria, Lebanon, Egypt, Iraq

Arab Socialist Party, merging with Baath

Nasser comes to power in Egypt

(these two attract potential members of ANM.)

1958

ARAB PHASE II: (1962-63)

1962 Growing internal divisions influenced by schisms
 Within Baath and Nasserites.

Divisions between the left. **Mohsen Ibrahim**,
 And the old guards, Habash and Haddad

Nayif Hawatimah, joined the left.

1963 Egyptian help for military training,
 But no plan of action against Israel.

THIRD, PALESTINIAN PHASE: (1964-66)

1964 Impact of nationalists' take over in Yemen
 And Algerian independence.

Shift of policy, armed struggle against Israel.

The creation of the **Palestinian Command**

The ANM leadership still against military action

Yasir Arafat founded Al-Fatah

(Arafat, Abu Jihad, Abu Ayyad,
 Khalid Hassan, Hani Hassan)

Al-Amal al Fedaie

Palestine Liberation Organization (PLO)

1965 PLO began guerrilla activities
 The Palestinian Command changed its name to **National Front for the Liberation of Palestine (NFLP)**

Other groups met: **Vengeance Youth Org.**
Heros of Return

1967 ANM adopted a revolutionary Marxist-Leninist line

1968 Split in ANM

Popular Front (PFLP)

George Habash

PFLP (General Command)

(Ahmad Jabril), 1968

(Achille Lauro operation, 1985)
Hadad Split (1972)
 (Entebbe Operation)

PLF (Palestine Liberation Front)
 (Abu Abbas, Talal Yaquib), 1978

Democratic Front (PDFLP)

Nayif Hawatimah

National Arab Youth (NAY)

Black September

Fatah Revolutionary Command (FRC)
 (Abu Nidal), 1974

Abu Musa

Abu Baker

Refugees

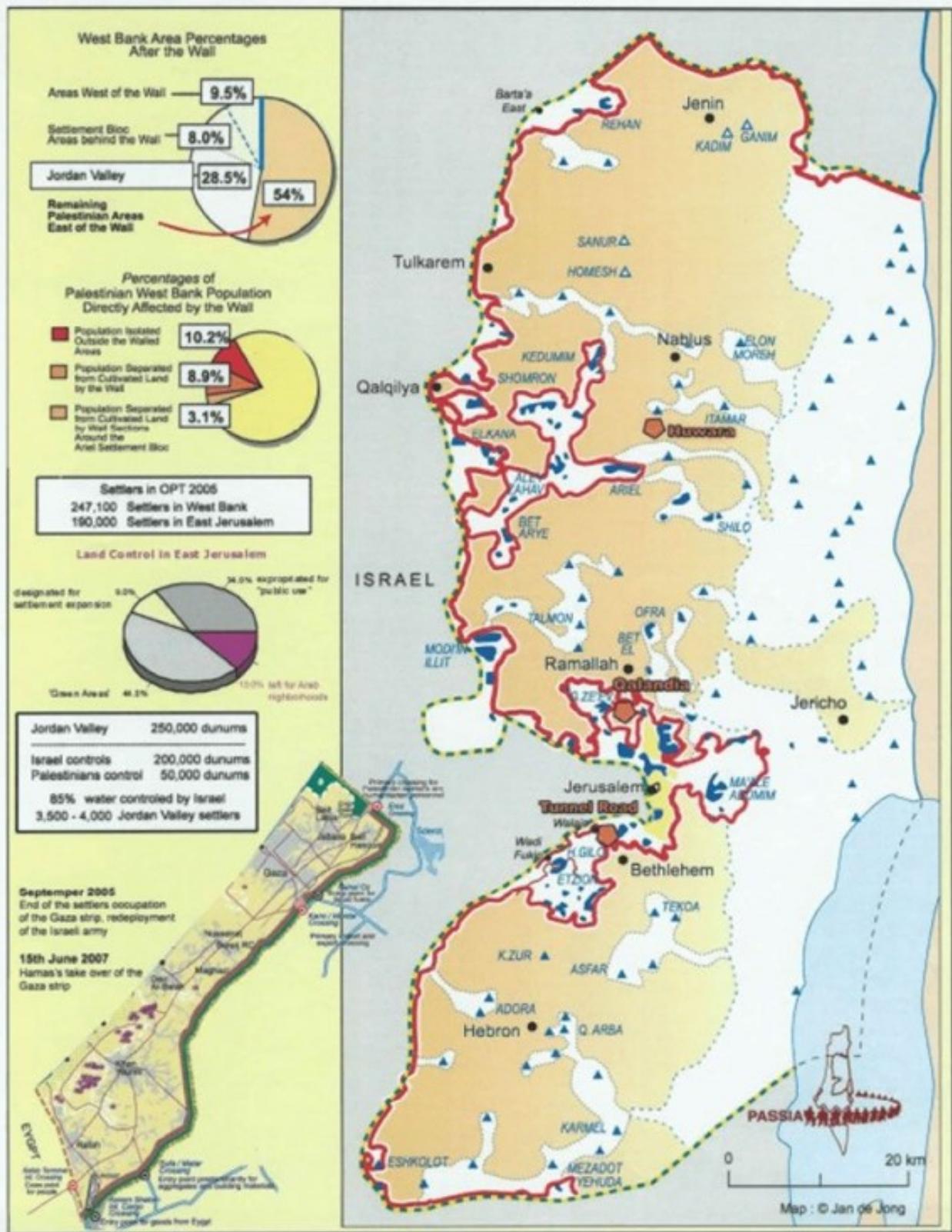
PASSIA

Palestinian Refugees - Area of UNRWA Operations



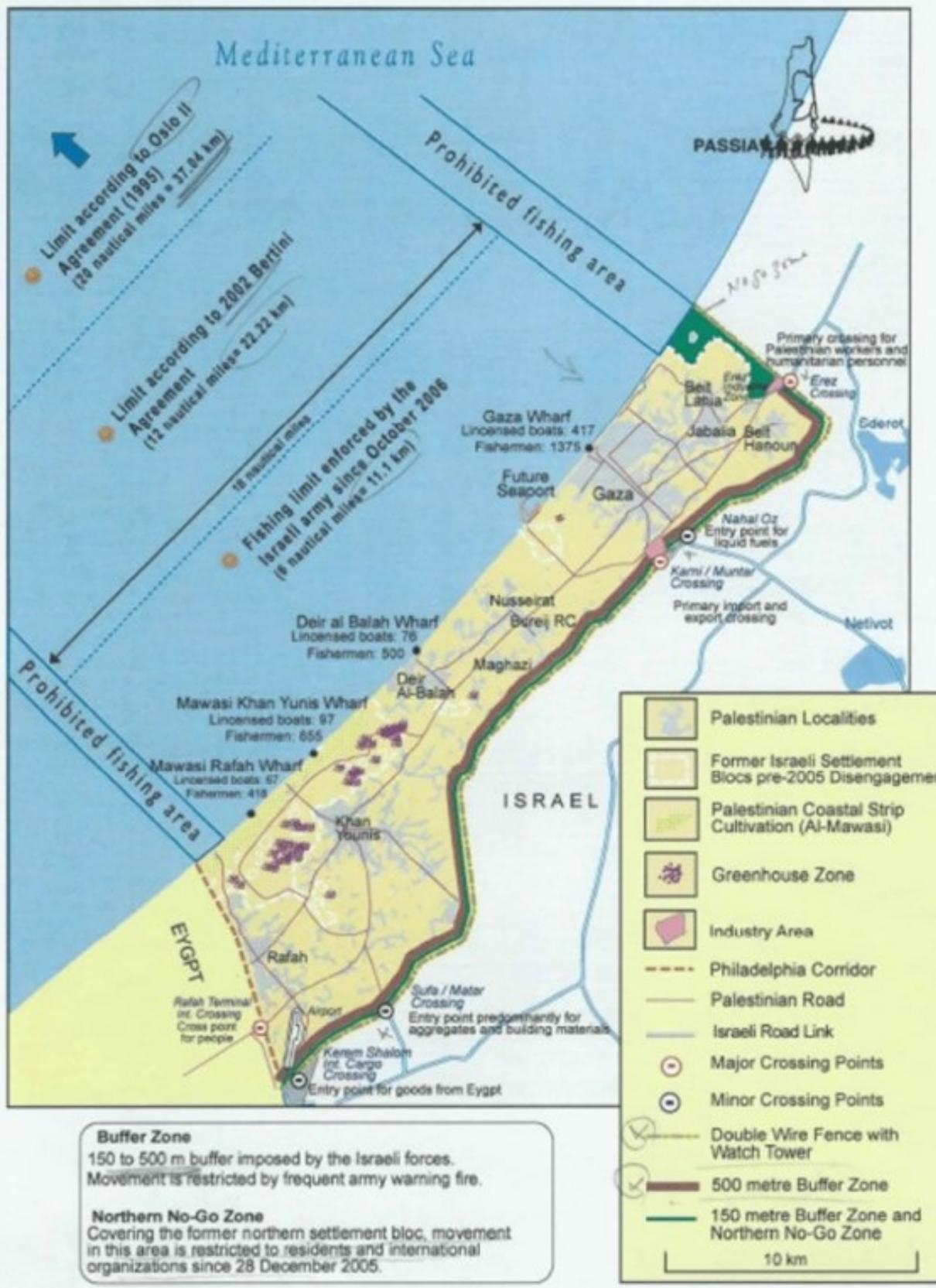
3 دروس

West Bank Wall - Map 2006

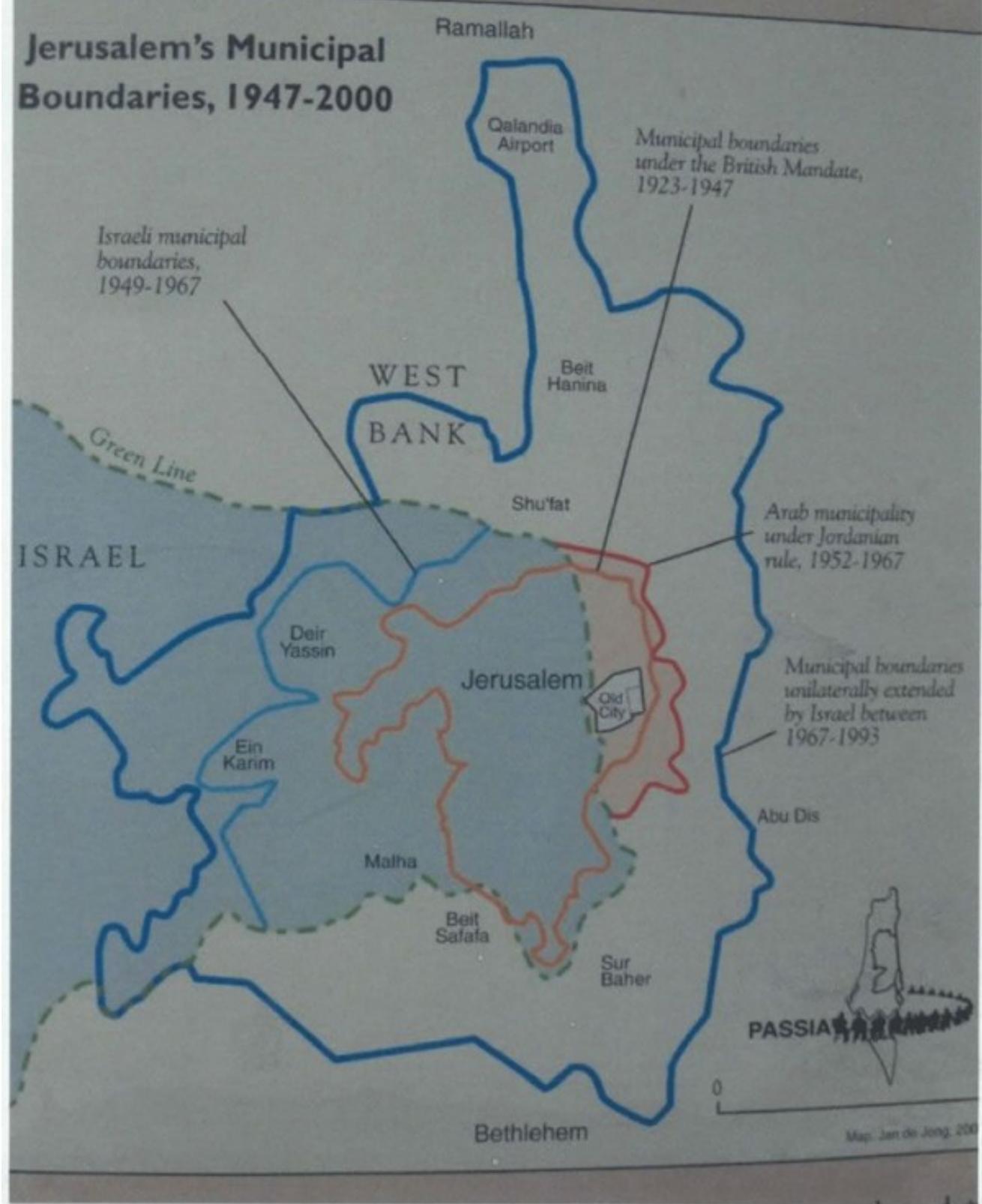


4 دروس

The Gaza Strip 2007



Jerusalem's Municipal Boundaries, 1947-2000



The Gaza Strip 2007



Buffer Zone

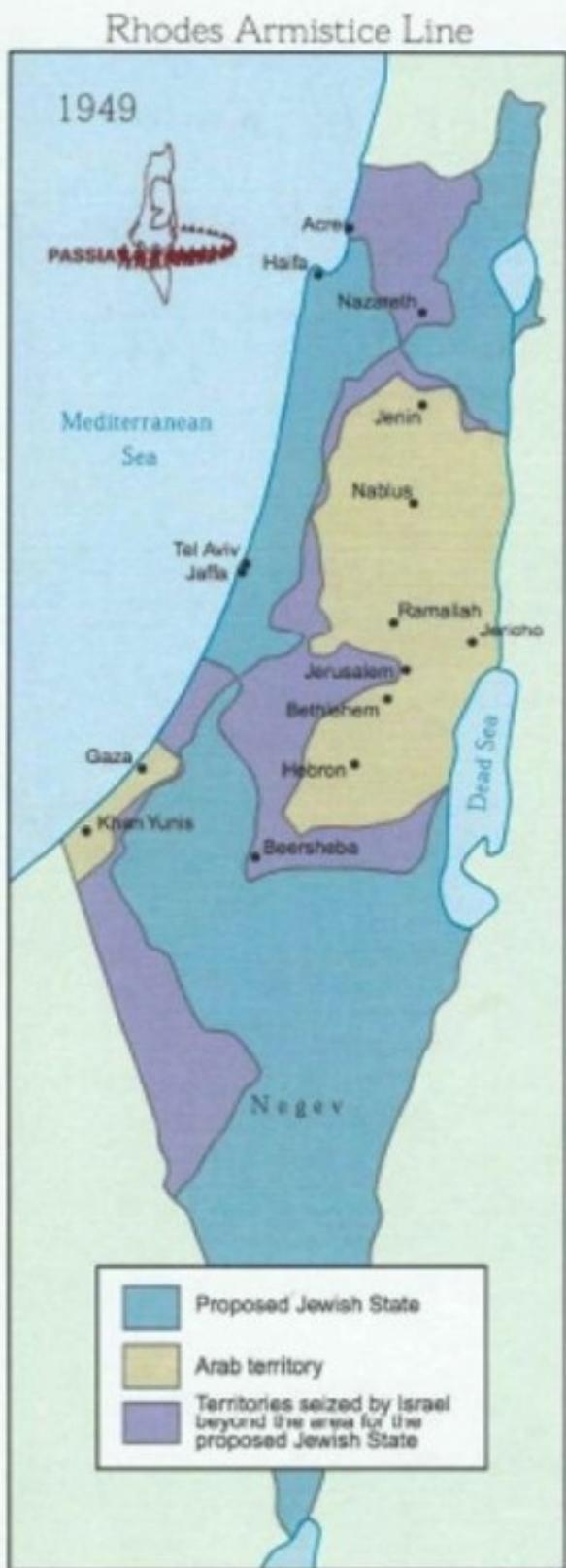
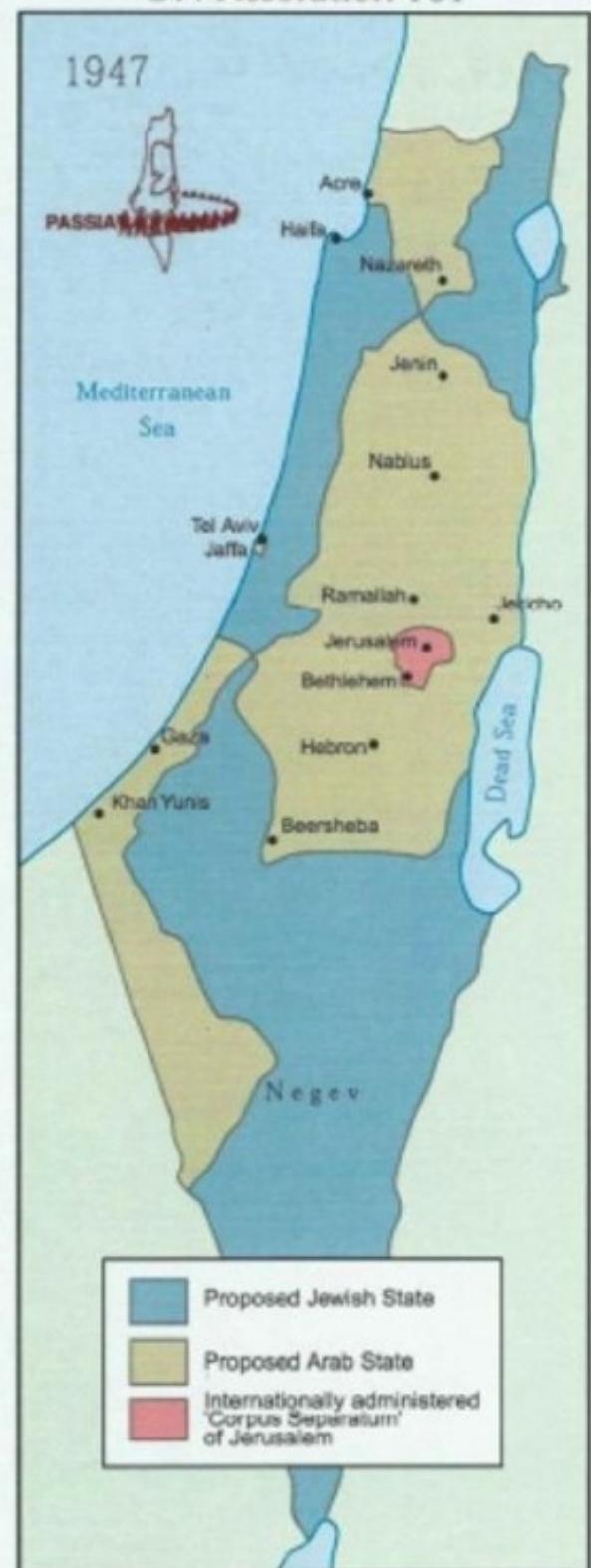
150 to 500 m buffer imposed by the Israeli forces.
Movement is restricted by frequent army warning fire.

Northern No-Go Zone

Covering the former northern settlement bloc, movement in this area is restricted to residents and international organizations since 28 December 2005.

PALESTINE MAPS

United Nations Partition Plan
UN Resolution 181



Palestinian Academic Society for the Study of International Affairs
(PASSIA)

ضميمه ٨



9 دراسات

PALESTINE MAPS

Oslo II, 1995

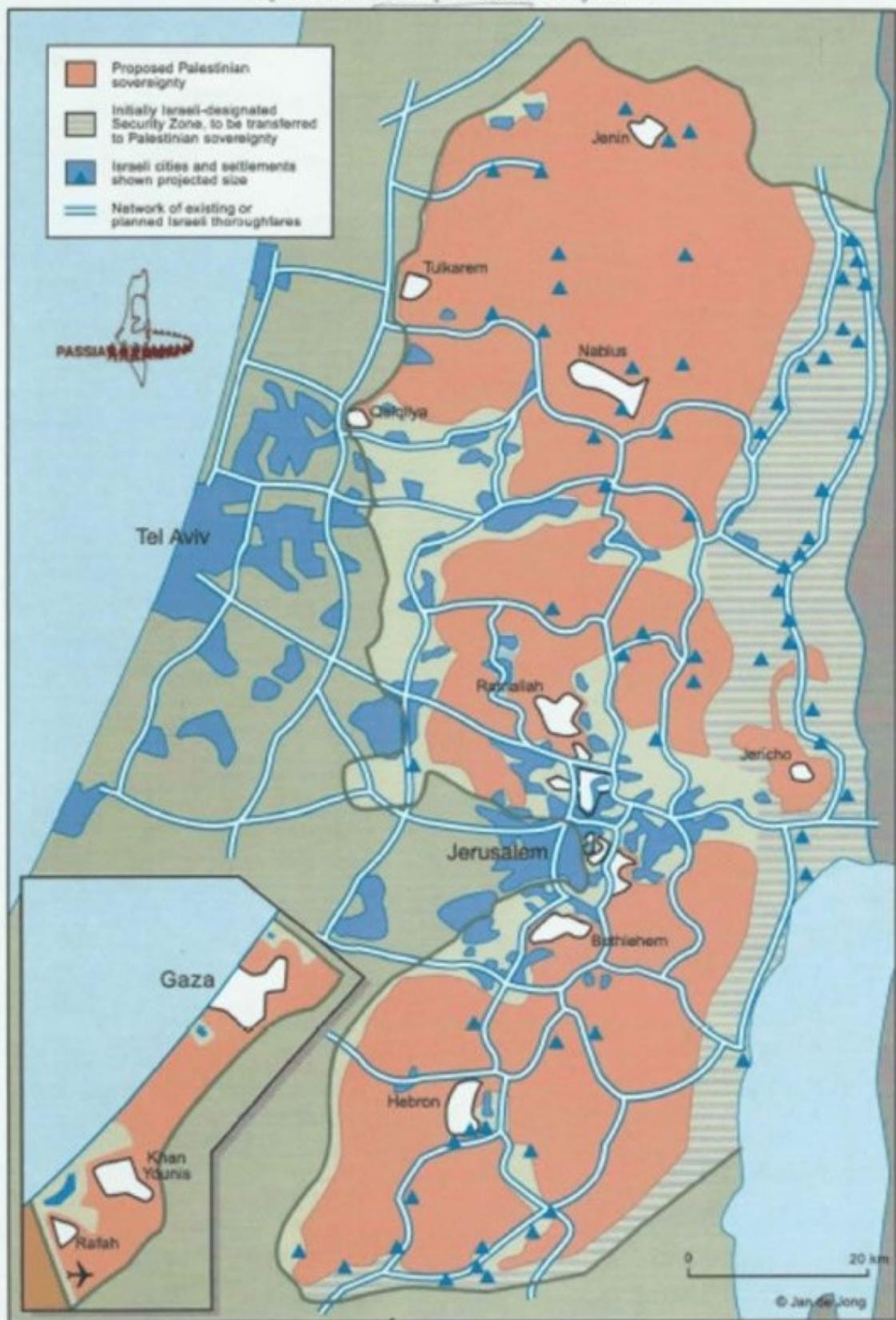
010
Areas



10 ضمیمه

PALESTINE MAPS

Projection of the West Bank Final Status Map presented by Israel, Camp David, July 2000

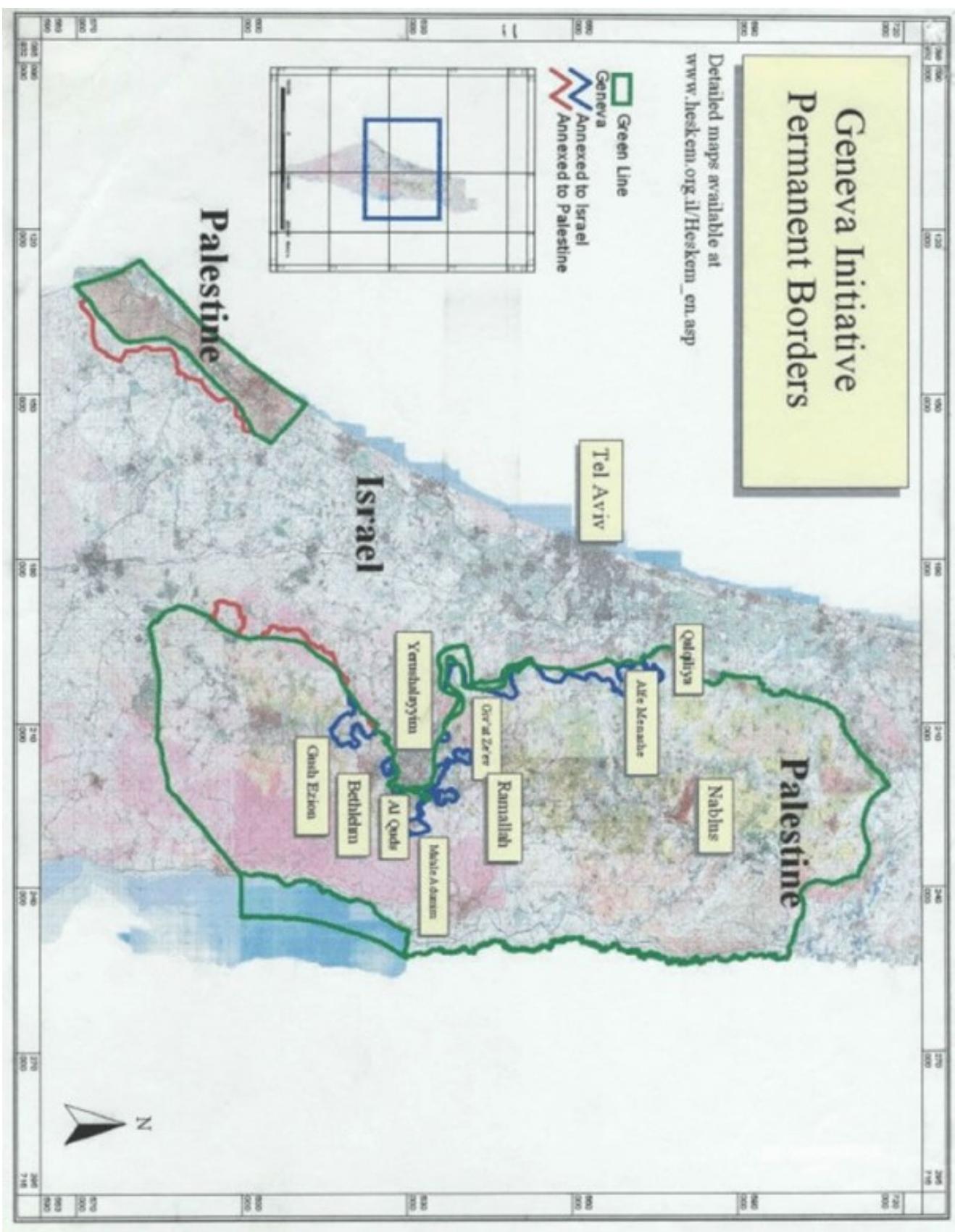


Palestinian Academic Society for the Study of International Affairs
(PASSIA)

11 ضميمة

Geneva Initiative Permanent Borders

Detailed maps available at
www.hesken.org.il/Hesken_en.asp



جنبیش دموکرا تیک زنان در اسرائیل: یک راه حل سیاسی مورد نیاز است!



یورش خونینی که از 7 اکتبر با حمله حماس به اسرائیل آغاز شد خود واکنشی به تداوم محاصره نوار غزه توسط دولت اسرائیل و اشغال غیرقانونی سرزمین های فلسطینی بود. در یک حمله هماهنگ، حماس یک حمله بزرگ را آغاز کرد و هزاران موشک به سمت اسرائیل شلیک کرد، در حالی که شبی نظامیان آن به حومه شهرها و روستاهای اسرائیل نفوذ کردند. پیامدهای این حمله تاکنون منجر به کشته شدن بیش از 900 اسرائیلی از جمله بیش از 70 سرباز و مجرح شدن بیش از 2400 نفر دیگر شده است. همزمان بیش از 700 فلسطینی در غزه جان خود را از دست داده و بیش از 2900 نفر نیز بر اثر بمباران اسرائیل زخمی شده اند.

خشنونت وحشتناک به غیرنظامیان اسرائیلی از جمله زنان، کودکان و افراد سالم‌مند، همان‌طور که تصاویری را در بسترهاي مختلف رسانه‌اي مشاهده کردیم، عمیقاً نگران‌کننده است. اعصابی کامل خانواده‌ها یعنی درخانه‌های خود کشته یا اسیر شدند. این جنبش به ویژه نگران وضعیت اسفبار زنان و کودکانی هست که در حال حاضر در اسارت هستند. ما از جامعه بین‌المللی می‌خواهیم که برهمه عوامل مربوطه

فشار بیاورد تا فوراً همه غیرنظامیان، اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها و بهویژه کودکان و زنانی که در اسارت غیرقانونی به سر می‌برند، آزاد شوند.

ما به شدت تمام حملات به غیرنظامیان بی‌گناه را محکوم و با آن مخالفیم. با این حال، ما روشن می‌کنیم که این محکومیت شامل غیرنظامیان فلسطینی نیز می‌شود، موضعی که دولت اسرائیل با آن مشترک و موافق نیست. برای تجزیه و تحلیل این وقایع غم انگیز، درمد نظر داشتن زمینه و علل آنها بسیار مهم است از جمله: اشغال مداوم و محاصره غزه و نقض روزانه و تعرض شهرک نشینان در کرانه باختری و بیت المقدس شرقی به حقوق اولیه فلسطینان.

ما زنگ خطر را به صدا در می‌آوریم که تشدید این اوضاع بهای سنگینی برای تمام طرفها، عمدتاً غیرنظامیان بی‌گناه، بهویژه زنان و کودکان، از هر دو طرف را در برخواهد گرفت. دولت اسرائیل که ما آن را یک رژیم طرفدار فاشیست توصیف می‌کنیم، نه تنها از حملات خشونت‌آمیز علیه فلسطینی‌ها حمایت می‌کند، بلکه خشونتها بی‌که به پاکسازی قومی منجر می‌شود را هدایت می‌کند. همانطور که شاهد بودیم نشانه‌ها آشکار از خونریزی و خشونت در حمله فلسطینی‌ها حک شده بود و اکنون به طرز غم انگیزی، اسرائیلی‌ها نیز همین طور به خونریزی و خشونت ادامه می‌دهند.

توسعه و تداوم مستمر این خشونت‌های جاری خطر بزرگ درگیری بزرگتر در منطقه با پیامدهای ویرانگر را به همراه دارد. ما متقادع شده‌ایم که تنها راه حل ایجاد دو دولت و کشور است، که شامل ایجاد از جمله یک کشور مستقل فلسطینی در خطوط آتشبس قبل از 1967 در کرانه باختری و نوار غزه و بیت المقدس شرقی است، راه حل عادلانه و پایدار برای جلوگیری از ادامه خونریزی لازم است.

جنبیش دموکراتیک زنان در اسرائیل

9 اکتبر 2023

ترجمه: حیدر جهانگیری

حمله حماس به اسرائیل و جنگ غزه

موقعیتی

جنب جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران

در ۷ اکتبر ۲۰۲۳ (۱۵ مهر ۱۴۰۲)، سازمان اسلامی - تروریستی حماس (جنب مقاومت اسلامی)، در یک تجاوز نظامی به جنوب خاک اسرائیل، در مرزهای شمالی و شرقی غزه، صدها تن از شهروندان اسرائیلی - زن، مرد، پیر، جوان و کودک - را به رگبار گلوله بست. بیش از ۱۰۰ تن از ملیتهای مختلف را اسیر و به گروگان گرفت. بیش از ۲۰۰ پسر و دختر شرکت کننده در جشنواره موسیقی سوپرنوا را با قساوتی فجیع به قتل رساند. هیچ چیز، مطلقاً هیچ چیز، در دنیا یکسری و متمدن، نمیتواند توجیه گر چنین برابریتی گردد.

جنب جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران حمله و کشتار دسته جمعی و تروریستی حماس را شدیداً محکوم میکند و آن را یک جنایت جنگی و یک جنایت علیه بشریت می نامد.

در پی حمله ۷ اکتبر، ما امروز، برای پنجمین بار در پانزده سال گذشته، شاهد فاجعه ای انسانی جدیدی در نوار غزه هستیم. ارتش اشغالگر اسرائیل به بناهه نابودی نیروهای حماس، چندین هزار هدف (ساختمانها و مجتمع های بزرگ مسکونی) را مورد بمباران ها سنگین خود قرار داده که نتیجه آن تا امروز، کشته شدن بیش دو هزار تن از مردم بیگناه غزه از جمله صدها کودک است. بیش از یک هفته است که دسترسی به آب، برق و مواد سوختی برای ۲،۳ میلیون مردم غزه مسدود شده و میروند تا هزاران تن از مردم این شهر پرجمعیت، به ویژه کودکان، زنان و

سالمندان، را به نیستی، بی خانمانی و آوارگی کشاند. چنین پیداست که هدف دولت اسرائیل انتقام دسته جمعی از مردم غزه می باشد. هیچ چیز، مطلقن هیچ چیز، در دنیای بشری و متمدن، نمیتواند توجیه گر چنین بربریتی علیه ۲،۳ میلیون انسان بی گناه گردد.

جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران حمله و تجاوز به جان، مال و کاشانه شهروندان غزه و قطع آب، برق و مواد سوختی بر روی آنان از سوی دولت و ارتش اسرائیل را شدیداً محکوم میکند و آن را یک جنایت جنگی می شمارد.

به باور ما، نزاع تاریخی و دیرینه هفتاد ساله میان اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها بر سر خاک در این منطقه، تنها از راه سیاسی و نه نظامی، از راه مسالمت آمیز و گفت و گو، از راه پایان دادن به کولونی سازیها و سرکوب مردم فلسطین در کرانه باختری رود اردن و محاصره غزه، از راه احترام متقابل، از راه به رسمیت شناختن موجودیت دو سرزمین مشخص و مجزای فلسطینی و اسرائیلی و بالاخره از راه تشکیل دو دولت مستقل، آزاد، دموکراتیک و لائیک، فرجام مناسب، صلح آمیز، انسانی و متمدنانه خود را میتواند پیدا نماید.

در این سالها، رژیم جمهوری اسلامی ایران، تبدیل به یکی از پشتیبانان اصلی حماس و جهاد اسلامی در غزه، از منظر نظامی، مالی و سوق الجیشی شده است. این رژیم، که خود یک قدرت بزرگ تروریستی اسلامی و استیلاً طلب در خاورمیانه است، تمام کوشش خود را برای احراز مقام رهبری دنیای اسلام و اعمال هژمونی و سلطه‌ی خود بر آن، در مقابل دیگر رقبا در منطقه، عربستان سعودی، قطر، ترکیه و... به کار می برد.

جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران بر این باور است که مردم آزادیخواه ایران، با پایان دادن به حاکمیت نکبت بار جمهوری اسلامی در داخل کشور و

نقش مخرب هژمونی طلبانه‌ی آن در خاورمیانه، می‌تواند در شکل گیری راه حل‌های صلح آمیز در مناقشه تاریخی اسرائیل - فلسطین سهم خود را چون دوستداران مردم فلسطین و مردم اسرائیل ادا نماید.

جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران

15 اکتبر ۲۰۲۳ - ۲۳ مهر ۱۴۰۲

